

سیری بر اندیشه ها و تحلیل های سیاسی شهید "رهبر"

(به مناسبت بزرگداشت سومین سالروز شهادت "رهبر")

نگارنده: زنده یاد ایوب "نیزک"



شهید پروفیسور عبدالقیوم "رهبر"

۱ / جهان نگری سیاسی:

" می گویند قرن نژده ، قرن انسانهای بزرگ و مشکلات و معضلات کوچک بود و قرن بیست بالعکس قرن معضلات عظیم ، پیچیده و لاینحلی است که در دست انسان های کوچک ، نا توان و مفلوج گیر افتاده است. آیا قرن آینده این عدم تناسب و ناموزونی دو قرن گذشته و کنونی را خواهد توانست با انسان های بزرگ پاسخ بگوید؟"

این پرسش بزرگ سخن آن انسان بزرگی است که اینک سه سال تمام است که او در میان ما نیست. جهان ، منطقه و کشور عزیز ما در خلال سه سال غیابت آن اندیشمند چراغدار شاهد تحولات و تغییرات بزرگ سیاسی - اجتماعی بود. ولی آن همه دگرگونیها که برخی قابل پیش بینی و بعضاً اعجاب برانگیز بود ، پیوسته باز همان نکته را ثابت ساخته است که معضلات قرن ما به حق آن پرابلم های مغلفی است که متأسفانه " در دست انسان های کوچک ، ناتوان و مفلوج گیر کرده است."

شاید تنها آن انسان های خردمند و متفکری که واقعیت وجودی خویش را در "نوع" می یابند و می پرورند نه در " فرد" ، توانمندی شناخت موقعیت انسان عصر خویش را در مسیر نا متناهی بیکرانۀ زندگی و جامعه دارند.

و درست انسان هایی از این زمره اند که اندیشه و کردار شان در امتزاج غیر قابل انفعال الفت ابدی می یابد و آئینه دار زندگی اینهاست که تفکر شان را در عمل و بالعکس آن تصویر و تفسیر می کند. و بازتاب این تک و پوی شان است که در امتداد زمانه الگو وار بنوع جویان اندیشه ورز دیگر ، همانند خطوط متحرک اکتشافی باقی می ماند.

و شهید " رهبر" از طلایه داران همان قافله انسان های بزرگی که گنجینه های علم و فرهنگ را به دوش می کشند- اکنون برای ما ، برای انسان عصر ما و برای انسان آیندۀ جامعۀ افغانی ، در کنار گنجینۀ ارجمندی از اندیشه های علمی- سیاسی و اندوخته های تجربی زندگی پربارش ، آن سوال بزرگ و پر معنی و پاسخ طلب را نیز به یادگار گذاشته است.

طرح پرسشی با این سادگی ولی با محتوای غز و جالبی که بدون تردید به سرنوشت انسان آینده در کرۀ زمین ارتباط می گیرد ، ما را بر آن داشت تا تفسیری بر افکار و تحلیل های سیاسی شهید " رهبر" را از این سوال کوتاهی که معانی بزرگی در خود نهفته دارد بیابیم. البته در خور توان اندک و ناچیز خود.

این سوال قبل از هر چیز پیام ارزشمندی است به انسان آینده. پیامی که وجدان انسان آینده را به بیداری ، دانایی و حوصله و تحرکش را به بزرگی می طلبد. درست همان بزرگی که بتواند " عدم تناسب و ناموزونی دو قرن گذشته و کنونی" را پاسخ بگوید. دعوت انسان به بزرگی به منظور حل معضلاتی که انسان بودنش را به مخاطره افکنده است در حقیقت پاسخی است که در خود سوال نهفته است. پاسخ مشروطی است که برای انسان قرن آینده هوشدار باش می دهد که: ای انسان ! ما انسان های قرن بیست " معضلات عظیم ، پیچیده و لاینحلی" را برای تو در قرن بیست و یک به یادگار فرستادیم . ما که " کوچک ، ناتوان و مفلوج" بودیم از حل آن عاجز آمدیم و این تو هستی که با بزرگ شدن ، یارای حل آنرا خواهی یافت. و لذا اگر این سوالی است برای ما ، پیام بیدار باشی است برای نسل های آینده.

شناسایی و تشخیص معضلات بزرگ و فراوانی که انسان عصر ما با آن دست به گریبان است و در حل آن پای اراده و عملش مفلوج گشته است، یکی از جمله مسائل فکری و نظریاتی عمده و مهم زمان ماست که دانشمندان بی شماری پیرامون آن تحقیق و ارائه نظر کرده اند و هر کدام آنرا بنحوی تفسیر می کنند و بطور کل این موضوع در نظریات شهید "رهبر" چنین تصویر شده است: "انسان معاصر سرگردان است. پیشرفت سریع و شگرف انسان در طی پنجاه سال اخیر آنچنان گسترده و در ابعاد نا پیدا کرانه سیر کرده است که انسان که خود آفریننده و گرداننده آنست، اکنون اسیر دستاورد ها و فرآورده های خود شده است، هنوز نمی داند که این گنجینه لایتنهای اختراعات و اکتشافات جدید را در کدام قالب اجتماعی مناسب بریزد و با کدام معیار ها و ضابطه های ارزشی آنرا آذین ببندد."

این نظریه در واقع بیانگر اینست که انسان عصر کنونی نه تنها اینکه دیگر مقهور طبیعت نیست بلکه با به کار گیری آلات و ابزار بی حد و حصری که به یمن پیشرفت های علمی و صنعتی خود دارد، دیگر خود آقای طبیعت است و به قدر کافی شرایط و وسایل بهزیستی و راحت باشی خود را فراهم آورده است. و "... داخل شدن ابزار های تکنیکی جدید در زندگی روزمره میلیون ها انسان سطح دید، توقعات، برخورد ها و قضاوت های آنها را به شدت متأثر گردانیده است و این خود جامعه کنونی ما را از دید جامعه شناسانه در سطح بلند تری از دوران پارینه قرار داده است." تا آنجا که هنوز هم نقشه های وسیعتری برای رام کردن قوای دور دست تر قاهر طبیعت در سر می پروراند. گویا این موجود دو پا قصد دارد در منتها الیه طبیعت که همان نا کجا آباد است نیز پرچم تمدن خویش را بر افرازد. اما "قدر مسلم این است که پیشرفت های علمی جدید در پنجاه سال اخیر از یکجانب در دست عده ای آزمند و قدرت طلب به ابزاری برای سرکوب ملل و مردمان جهان مبدل گردیده و باعث ایجاد "توازن رعب" در مناسبات بین المللی گردید. . . " تا جائیکه این حیوان سرکش کره ارضی وقتی به خویشتن خویش- به نوع خویش- بر می گردد بیچاره و اسیر می شود و نمی داند که با هم نوع خویش آیا بستیزد یا بیامیزد، عشق بورزد یا کینه توزد. گاهی چنان با کینه می ستیزد که کتله های عظیم هموعان خویش را همراه با آفرینش های نسل اندر نسل شان با یک چشم برهم زدن به زیر خاک سیاه فرو می برد، گاهی در عشق و محبت چنان اغراق می ورزد که تهی از هر مایه و ضابطه می گردد و مصیبتی دیگر می آفریند. مصیبتی که حتی خود را به جرم تعدی به نفس کش غیر هموع خود می توانند "قانوناً" مجازات کند. این عدم توازن در احساسات، عواطف، افکار، قضاوت ها و احکام او نشان دهنده سرگردانی انسان معاصر است. و واضح است که انسان اگر نتواند به آن معیار و ضابطه هایی دست یابد که کلیت بشری - به مفهوم نوع- به عنوان ارزش های خودی بدان معتقد شود و بر اساس آن قالب اجتماعی مناسبی بیافریند که در آن مجموعه هستی آفرینشی، نیروی خلاق و پویا و روان عصیانگر خویش را بریزد، تا آنگاه سرگردان و معذب خواهد بود.

و چنانچه شهید "رهبر" سیمای انسان عصر خویش را در انبوه متراکم پیشرفت ها و در ازدحام مشکلات و معضلاتش در میدان تلاش و کوشش ها و افت و خیز هایش چنین ترسیم می کند:

"در جریان بیش از هشت دهه قرن حاضر تکاپو و تپ و تلاش انسان ها برای شکل دهی جوامع آرمانی، برای پیشرفت و رشد اقتصادی، برای "جهان وطنی" کردن اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ایدئولوژی، برای دستیابی به گوشه های تاریک جامعه طبیعی و اجتماعی، سفر به فضای خارجی و تسلط بر کیهان، داخل شدن در عصر تکنولوژی هسته ای و متجاوز از آن به عصر - انفورماتیک (کامپیوتر)، جدی شدن مشکلات محیط زیست، خطرناک شدن تفاوت های اجتماعی- اقتصادی در

داخل جوامع ملی و در سطح جهانی ، ناهماهنگی و تضاد میان پیشرفت های علمی و صنعتی با اشکال و مناسبات اجتماعی حاکم در جوامع و بویژه مشکل استعمار ، امپریالیسم ، نژاد گرایی ، جنگ های خانمانسوز تجاوزی ، پرابلم های مربوط به آزادی های سیاسی و اجتماعی (یعنی دموکراسی به مفهوم عام آن) و . . . صد ها مسئله دیگر ، فقط توانست برای انسان های قرن ما یک نکته را به اثبات برساند که ما هنوز تا " انسان شدن" فاصله زیادی داریم."

او وقتی به سرعت عمل انسان در لحظات کوچکتر از ثانیه ها و دستاورد های حاصله از آن به بزرگی بی پرواز به اوج کهکشان ها و اعماق بحر ها می نگرد ، انسان عصر حاضر را در مقایسه با قرون متوالی گذشته سربلند می یابد. ولی آنگاهی که به روابط و مناسبات غم انگیز در میان هموعان نظر می افکند ، قامت انسان را خمیده می یابد و بدین استنتاج می رسد که تا انسانی شدن جوامع هنوز فاصله طولانی و دشوار گذری در پیش است. و بایست این فاصله را با کوشش و قربانی فراوان پیمود تا انسان شد.

او بی عدالتی حاکم بر جهان را صرفاً به عنوان یک مفهوم کلی و بدیهی و غیر قابل انکار نمی بیند ، بلکه عمق این فاجعه را با دقت در تفاوت ارقام حاصله از تحقیقات انجام شده در می یابد و وجدان بیدار و درد مند او در تمام لحظات زندگی خود آنرا حس و لمس می کند. و چنانچه خود این موضوع و ارقام را بدینگونه مجسم می نماید:

" جهان کنونی ما روز تا روز بیشتر به قطب های متضاد تقسیم می گردد. تفاوت های میان شمال ثروتمند و جنوب نادار هم اکنون به هیچوجه کمتر از تناقضات میان قدرت های بزرگ در شرق و غرب نیست. شکاف میان دارا ها و نادار ها از نگاه در آمد سرانه ، در آمد ملی ، سطح مصرف و تولید ، آهنگ رشد اقتصادی ، امتیازات علمی و صنعتی و . . . در پهنای جهانی نه اینکه کمتر نشده که روز تا روز عمیقتر و وسیعتر نیز گردیده است. اگر تعداد کمی از کشور های جهان در حدود ۵٪ مردمان جهان در حدود ۶۰٪ تولیدات جهانی را به مصرف می رسانند ، بیش از ۸۰٪ مردمان جهان ما فقط ۱۵ - ۲۰ درصد تولید جهانی را مصرف می کنند."

بدینگونه او تفاوت عمیق و سرسام آور اقتصادی در زندگی انسان های قرن کنونی را از جمله معضلات مغلق و لاینحلی می داند که بر زندگی بشریت و در مقابل تلاش ، حرکت ، پیشرفت و انسانی کردن جوامع بال سنگین و سایه سیاه شوم خود را گسترده است. او این مشکل را در ارتباط و تأثیر متقابل با مشکل بزرگ دیگر این قرن که همانا عقب ماندگی است می بیند و می گوید:

" مشکل دیگر مسئله عقب ماندگی کشور های بسیاری در سه قاره آسیا ، افریقا و امریکای لاتین است. حل این معضله اساساً با داشتن سرمایه کافی ، انتقال تکنولوژی و دانش پیشرفته بشری میسر است که تغییرات روبنایی مناسبی را به همراه داشته باشد.

تجربه سال های بعد از جنگ عمومی دوم نشان داده است که جریان سرمایه بیشتر از کشور های فقیر به کشور های پیشرفته بوده است که با ظالمانه ترین انواع بهره کشی و مناسبات استثمارگری همراه بوده است و نه بالعکس آن. و کشور های قدرتمند جهانی که اکثراً دارای سطح تکنیکی ، علمی و فنی پیشرفته است موانع جدی در راه انتقال آن به کشور های عقب مانده از طریق محدودیت های تجارتهای و " دزدیدن مغز ها" از کشور های سه قاره به وجود آورده است. و در عین حال قدرت های بزرگ همواره از مناسبات روبنایی بی در کشور های وابسته به خود حمایت کرده اند که درست در نقطه مقابل پیشرفت و ترقی اجتماعی قرار دارد."

و چنانچه او خصوصیات جوامع فقیر و عقب مانده جهان ما را در این خطوط برجسته نمایان می سازد:

" کوشش برای رهایی از چنگال قدرت های بیگانه ، جنگ های خانمانسوز منطقه ای بیهوده ، زد و خورد های ملیتی نا فرجام ، نا هماهنگی گروه های انسانی داخل یک کتله کشوری ، نا پایداری سیاسی ، قرضه های هنگفت خارجی ، فقر ، مصائب طبیعی و فساد اداری ، مشخصات اساسی جوامع ما را می سازد."

و همانا اعمال زور و نیرنگ های قدرت های بزرگ در حمایت از مناسبات روبنایی عقب مانده فرتوت و ضد ترقی و پیشرفت اما وابسته به آنهاست که به علت آن " متفکرین ما ، سیاست مداران و دولت مداران ما ، مردم بی پناه و بیچاره ما همگی در دایره مسائلی گیر کرده اند که نمی گذارد استعداد های خلاقه انسانی آنها همگام با هموعان دیگرش رشد نموده و راه نجاتی از این دایره سرگردان بیابند و به همین علت است که چاره جوئی ها اکثراً خود موجب علتی دیگر می گردد و راه پیموده و نا پیموده را از سر می گیرد" و " بدینصورت مشکل عقب ماندگی در طول تقریباً نیم قرن اخیر در یک دایره تهی حرکت می کند و بطور کلی بشریت نتوانسته است این معضله انسانی و فراگیر را از قیود رهنانه امتیاز خواهی های سیاسی وارهاند."

او معتقد بود که " این معضله در سال های اخیر آنچنان حاد و جدی شده است که پایه های اخلاقی و ارزشی مجموعه نظام حاکم بشری را زیر سوال قرار داده و رسوائی های بزرگی را برای مدنیت حاکم کنونی به وجود آورده است." مگر رسوائی بزرگتر از این می توان مثال زد که اتحاد شوروی با پیشکش سیاست همزیستی مسالمت آمیز برای جهانیان و زیر نام دوستی و حسن همجواری دیرینه تحت عنوان انتقال پیشرفت و ترقی به کشور عزیز ما ، به تجاوز عریان و لجام گسیخته نظامی می پردازد و یک دهه تمام در سرزمین فقیر ترین انسان های کره زمین مصروف کشتار و ویرانی می شود. حال اگر از تخریب وحشت آور ارزش های مادی ملی جامعه ما چشم ببوشیم ، ضربت خوردن و بی مایه شدن سیلی از ارزش های والای معنوی که مالکیت آن به انسان این عصر و انسان آینده تعلق داشت را چگونه می توان توجیه کرد و پاسخ گفت؟ خود شاهدیم که حتی صد ها مفاهیم علمی- سیاسی و اخلاقی ای که نتیجه مبارزات خونین و قربانی صد ها هزار انسان مبارز همین قرن بود چگونه یکباره زیر سوال آمد و حتی بر آن خط بطلان کشیده شد !! و آیا چگونه می توان این ویرانی و رسوائی را تلافی کرد؟

و هنوز این یک جانب کوچک قضیه به مقیاس جهانی است و از ده ها تجاوز نظامی دیگر روس ها و تجاوزات و یورش های نظامی ایکه زیر نام دفاع از " آزادی" و " حقوق بشر" از جانب به اصطلاح " جهان آزاد" و سردمدار آن امریکا در کشور های مختلف جهان صورت گرفته است گوشه چشمی رد می شویم. ولی بیان موجز و علمی آنرا در سخنان شیوای شهید " رهبر" می یابیم که می نویسد:

" معضله دیگری که ما با خود به نسل آینده به ارمان می بریم ، مشکل استعمار و امپریالیسم است. این معضله که از گذشتگان برای ما به ارث رسیده است ، در قرن اخیر اشکال تازه ای از عملکرد و مانور را بخود گرفت و نمونه های زشت و ننگینی را ثبت کتیبه خرائین تاریخ نمود: پافشاری روی امتیازات استعماری و کشتار های بی رحمانه ملیون ها انسان در آسیا ، افریقا و امریکا(الجزایر ، چین ، ویتنام و افغانستان نمونه های متبارز آن است) جنگ های جهانی اول و دوم و کشتار های بیهوده ملیون ها انسان بخاطر ارضای هوس های جهان گشایانه ، مداخله در امور داخلی دیگر کشور ها از طریق غیرمشروع و یا احیاناً به کمک خونریزی های بی حساب ، کودتا ، سرکوب آزادیخواهی و ایجاد عدم ثبات و نا امنی همراه با استثمار اقتصادی بی رحمانه کشور های کوچک و عقب مانده ، هنوز هم پایان پذیرفته است و به عنوان عملکرد های " مشروع" سیاست قدرت طلبانه (power politics) هنوز هم پایه های اساسی روابط بین المللی را می سازد."

با آنکه او بر این نکته نیز تأکید می ورزد که " از جنگ جهانی دوم بدینسو درخشان ترین نمونه های مبارزات آزادیخواهانه در طول تاریخ بشری به وجود آمده است ، بیش از صد کشور – و اکثراً از طریق مبارزات مسلحانه آزادیبخش- به استقلال سیاسی رسیده اند ، و آگاهی عمومی و افکار عامه در

سرتاسر جهان علیه استعمار و امپریالیسم ، نژاد گرایی و ترور و اختناق بسیج شده است. . . " ولی در پهلوی این مبارزات و حماسه های افتخار آفرین بشریت این واقعیت درد انگیز را نیز بیان می دارد که : " هنوز هم افغانستان ، اریتریا ، ایرلند و افریقای جنوبی (نامیبیا) مانند زخم ناسوری وجدان بشریت را آلوده و معذب می سازد. هنوز استعمار بی رحمانه افریقا ، امریکای لاتین ، خاور میانه و ملیون ها خلق زحمت کش دیگر در سرتاسر جهان پرده تاریکی است که بر چشمان امید وار بشریت کشیده شده است."

شهید " رهبر " همگام با مشکل استعمار و امپریالیسم ، مسئله آزادی های فردی و اجتماعی یا به عبارت دیگر مسئله دموکراسی " را مورد بحث و تحقیق قرار می دهد. آزادی های فردی و اجتماعی که بدون شک زمینه های مناسبی برای وارستگی انسان از محدودیت های غیر انسانی ، از وارونگی شخصیتی ، از به هدر رفتن نیروی خلاق فکری و معنوی و در یک کلام از مسخ ذات انسانی - بوجود می آورد ؛ در مفهوم دموکراسی معنی عام خود را می یابد. اما تفسیر معنی و مفهوم دموکراسی از یکجانب آن نکته اختلافی است که طی سال های متمادی فصول طولانی کتاب ها و رسالات انبوهی را بخود اختصاص داده ست. و مخصوصاً در همین قرن خود ما شاهد اختلاف نظر عمیقی در بیان مفهوم دموکراسی و هم در تطبیق عملی آن هستیم. چنانچه این قضیه را شهید " رهبر " به طرز بسیار جالبی بیان می کند:

" . . . در قرن بیستم ، عظیم ترین کوشش ها برای تعمیم دموکراسی و غنای مفهوم آن صورت پذیرفت و هم در این قرن به اثبات رسید که عظیم ترین جنایات و تخطی از دموکراسی زیر نقاب دموکراسی و آزادی علیه بشریت اعمال شده است. درس بزرگ و اساسی ای که از حرکت های عظیم توده ای در قرن بیستم و کوشش های ناکام و یا کامگار آن میتوان بدست آید ، اینست که مفاهیم ارائه شده فلسفی در مورد دموکراسی اکثراً محدودیت های زمانی و مکانی خود را داشته و تطبیقات آن اگر در تناقض با طرح ها و مفاهیم اساسی قرار نداشته است ، اقلأ انحرافات عمیقی از فلسفه نظری را با خود حمل می کرده است. . . "

به هر حال ، آنچه غیر قابل انکار است اینکه دموکراسی به عنوان یک ارزش معیاری و یا ضابطه ای شناخته شده است که میتواند راهی به جلو انسان در جهت تعالی بخشیدن تمام ابعاد زندگی تا دستیابی به آن قالب مناسب اجتماعی ای که رفاهیت نصیب مسلم همگان باشد ، بگشاید ، ولی آنچه شدیداً مورد اختلاف است طرح ها و برنامه هایی که بتوان دموکراسی را تطبیق کرد و درست همینجا است که تخطی های بزرگی از مفهوم دموکراسی به عمل می آید. و دقیقاً بنا بر همین است که شهید " رهبر " با دقت دایمانه خویش حد اقل ابعاد مشروطی برای دموکراسی بدینگونه تعیین می کند که:

"اگرما دموکراسی فردی و دموکراسی اجتماعی هر دو را نتوانیم توده ای بسازیم ، اگر نتوانیم دموکراسی را بعنوان جزئی از زندگانی طبیعی انسان ها مسجل نماییم واگر قادر نگردیم آگاهی اجتماعی وشعور اجتماعی را از طریق دموکراتیزه کردن اجتماع اعتلاء بخشیم ، درآنصورت تغییرات و دگرگونی های ساختی هر قدر هم جدی ، ژرف و گسترده باشد نمیتواند درخدمت اعتلای سطح مادی- معنوی انسان بخدمت گرفته شود. وامکانات عقب گشت ، سوء استفاده ، فریبکاری و یا اختناق اجتماعی بیش از حد زیاد است."

علاوه بر این او دموکراسی را به عنوان یک مفهوم زنده و پویا می شناسد که همگام با پیشرفت و تکامل دانش بشری و زندگی اجتماعی ، دموکراسی نیز ابعاد تازه و وسیعتری را در بر می گیرد ولی در همه حالات مفهومی است که ضرورت تطبیق آن اجتناب ناپذیر است . چنانچه او می گوید که

: " . . . تکامل اوضاع در دو دهه اخیر نشان دهنده این واقعیت است که بغرنج تر شدن زندگی اجتماعی و با ارتباط نزدیک مردمان جهان با همدیگر باید جسارت بیشتری در پی تعمیق مفهوم دموکراسی بر آمد ، آنرا در زندگی ملیون ها انسان زحمت کش عجین کرد و آنرا به عنوان شرط لازم پیشرفت واقعی بشری در کل و در هر جامعه مشخص شناخت و بدینصورت با غلبه بر فریبکاری ، تحجر فکری به جنگ نظام های غیر انسانی که اکنون با جلوه های مختلف سد راه تکامل انسانی شده اند رفت."

بدینگونه در واقع شهید " رهبر " سه مشکل اساسی را که همه به عنوان معضلاتی که همه نا بسامانی های خورد و بزرگ یا گسترده و محدود بدانها وابسته و متعلق است مشخص می سازد. این معضلات سه گانه که عبارت از مشکل " رشد اقتصادی " یا " رفاهیت " ، مشکل استعمار و امپریالیسم یا مسئله عقب ماندگی و مسئله دموکراسی یا آزادی انسان از محدودیت های غیر انسانی است ، او راه نجات از آنها را در " عادلانه ساختن نظام اقتصادی جهانی " و استعمار زدائی و " تحقق آزادی های فردی و اجتماعی " کاوش می کند.

او با آنکه بدین باور است که " . . . ما پرابلم های دوران آینده را بطور دقیق نمی توانیم پیش بینی نمائیم . . . ولی با تشخیص " . . . معضله های کنونی وسعت حرکت کلی آنها . . . " معتقد است که ما این سه مشکل بزرگ را به قرن آینده انتقال می دهیم. اما " با درک سمت حرکت کلی انسان معاصر می توان انتظار داشت که انسان های قرن بیست و یکم و نسل های آینده ، بنا بر اوضاع و شرایط بهتر زندگی ، آگاهی و تجربه اندوزی بیشتر ، موفق تر در پی حل معضلات و مشکلات خود بر می آیند و بهتر می توانند از مصائب و بدبختی هایی که دوران ما را فرا گرفته است اجتناب ورزند. چه استعمار زدائی و تحقق آزادی پایه ها و پیش شرط های ایجاد یک جامعه بین المللی مرفه است. و اینها همگی به آگاهی اجتماعی و درک موقعیت خود و دیگران وابسته است که در دوران کنونی و آینده بنا بر پیشرفت های علمی و تخنیکی ، ارتقای وسایل ارتباط جمعی و شمولیت آن می تواند موفق تر و همه جانبه تر از گذشته به پیش رود."

با اینکه او سیر کلی حرکت انسان کنونی را در روند زندگی اجتماعی اش و در خلال پیشرفت ها و معضلاتش یعنی در مسیر واقعیت هایی که در آن محاط است ، درک می کند ، و انسان قرن آینده را با قید شتاب بیشتر حرکت و ابزار و وسائل کاراتر از همین چشم انداز می نگرد او را " موفق " تر در برابر معضلات انتقال یافته کنونی ، اراده مند تر و توانا تر پیش بینی می کند ، ولی با همه این نمی تواند از خطراتی چشم پوشد که به هر حال در برابر آن حرکت شتابنده به احتمال نمایان و قد خواهد افراشت. و بناءً اضافه می کند که:

" . . . خطر سوء استفاده از پیشرفتهای کنونی و آتیه همراه با فقدان و یا فرو پاشی پایه های اخلاقی و ارزشی در سطح جهانی روز افزون می گردد. بنابراین کوچکترین غفلت در مورد سمت حرکت نیرو های انحصار گر ، خیال پرداز و متعصب می تواند نهایتی درد ناک و شرم آلود برای تمام دستاورد های بشری تلقی گردد."

ولی به هر حال او از ستیغ پیشرفت ها و دانش زندگی کنونی ، فردای انسان را ، قرن آینده را ، قرنی که او امید وار است انسان در آن انسانی بزیید ، مجسم می کند و در لوح سخن سیمای آنرا چنین ترسیم نموده است:

" قرن آینده ، قرن جوانان و کودکان کنونی ، قرن ماجرا ها و پیشرفت های بزرگ بشری خواهد بود. اگر بشریت با معیار ها و مقیاس های نیمه دوم قرن بیست نیز بدون موانع جدی- مانند جنگ جهانی سوم و خطرات غیر قابل پیش بینی مسابقات هسته ای در زمین و فضای کیهانی و . . . - به پیشرفت خود ادامه دهد ، در قرن آینده ما منتظر شگفتی های باور نکردنی خواهیم بود که نه تنها در ساحه علمی و تخنیکی دگرگونی های بزرگی را سبب خواهد شد بلکه مجموعه مناسبات اجتماعی و شاید جهان بینی انسانی را در کل دستخوش تغییرات ژرفی خواهد کرد."

از این تشریحات در می یابیم که شهید " رهبر " با دقت تمام و محتاطانه قبل از هر چیز به تشخیص موقعیت انسان در قرنی که او در آن زندگی می کند می پردازد. نحوه زندگی ، چگونگی فعالیت ها ، دستاورد ها و شگرد استفاده از آن و بلاخره معضلات و مشکلات انسان معاصر آن سلسله مسائلی است که بدون داشتن فهم و شناخت عمیق علمی از آن نمی توان دانست که در این جهان پر آشوب با تمدن شگفت انگیزش ما کیستیم ؛ چه می کنیم ، چه می توانیم بکنیم و چه باید بکنیم؟

درک و شناخت علمی از خویشتن خویش و مقدرات خویش و توانمندی های خویش و شناسایی واقعیات و جریانات آن محیطی که در آن زندگی و حرکت می کنیم ، آن اصلی است که بدون تطبیق و مراعات آن ، کار و فعالیت ما و در یک کلام زندگی ما منفعلانه و یا کورکورانه و یا بی ثمر و بی

نتیجه خواهد بود. و دقیقاً در این صورت است که در حقیقت ما نتوانسته ایم نمای یک انسان پیشتان را در چوکات شخصیتی خود تجسم عملی بخشیم. و این چیزی است که شهید "رهبر" از آن منزجر و گریزان بود و آنرا شایسته زندگی انسانی نمی دانست. و چنانچه خودش در هر لحظه زندگی خود نمونه ها و دستاورد هایی بجا گذاشت که خلاف آنچه او آنرا "خود فریبی" و "پس آهنگی" میدانست ، بود.

و با این جهان نگری عمیق ، علمی و دور اندیشانه است که شهید رهبر با آغاز جنبش مقاومت ملی در متن درد و رنج های مردم خویش قرار گرفت به مبارزه پرداخت و تا پایان عمرش بدان ادامه داد. و در این دوران - در دوران حماسه سازی های ملت غیور افغان علیه تجاوز دهشتبار و ویرانگر روس ها - پرمایه ترین نظریات سیاسی ، تحلیل های رهگشایانه و رهنمود های علمی - فکری ژرف و پر بار انقلابی را به مردم و رهروان طریقت انقلابی عرضه داشت که به حق ثمره معنوی یکدهه کار و فعالیت مبارزاتی بی دریغ او است و به یقین که برای ما نسل های آینده کشور ما حایز اهمیت رهنمود دهنده و راهنمونی فراوان و فوق العاده است.

۲/ برخورد به تجاوز روس و هجوم ارتش اشغالگر:

کودتای ننگین روسی در افغانستان و متعاقب آن تجاوز نظامی ارتش اشغالگر روس به حریم مقدس میهن ما از جمله آن رویداد های بزرگ غم انگیز و خونبار سیاسی- نظامی قرن ماست که نه تنها سرنوشت یک کشور عقب مانده و ملتی فقیر را در نقب یک فاجعه ممتد خونین کشاند ، بلکه آنچنان تأثیرات ژرفی بر اوضاع جهان گذاشت که در پیامد خود حتی تغییرات نا منتظری را در گستره این اوضاع نمایان ساخت.

اما واضح است که واقعه ای با این بزرگی و وسعت ، متفکرین ، مفسرین و تحلیل گران سیاسی را به تحقیق ، علت یابی ، کالبد شگافی ، انگیزه جویی و دست یابی به شناخت آن وا میدارد. و بدون مبالغه می توان گفت که شاید آنچه زیر این عنوان تا کنون از جانب اندیشمندان به رشته تحریر در آمده به هزاران نسخه کتاب برسد. اما هم درین باره افکار و تحلیل های اندیشمند بزرگ میهن ما شهید " رهبر" برانزنگی و فرزاندگی ویژه خود را داراست. این ویژه گی علمی نظریاتش فرزاندگی خود را - به قول و اعتراف بسیاری از نظریه پردازان سیاسی جهان- مخصوصاً در پیش بینی های پی آمد های این تجاوز خونین نمایش میدهد. شاید ویژگی تحلیل های آن مرد خردمند بیشتر در این نکته نهفته باشد که او عوامل متعدد و مختلف الجوانب قضیه کودتا و تجاوز را یک کلیت مرتبط بهم می توانست مطالعه کند. چنانچه خود بر این نکته بدینگونه تأکید می ورزد:

" برای فهم انگیزه ها و سرنوشت بد فرجام این تجاوز بایستی به دگرگونی اوضاع داخلی شوروی ، اوضاع جهانی و تأثیرات آن بر سیاست خارجی آن کشور و فهم مناسبات میان افغانستان و شوروی بمثابة یک کل بهم پیوسته توجه نمود ، در غیر آن فهم عملکرد های شوروی می تواند تا اندازه زیادی گمراه کننده باشد."

و بنا برین است که او کودتا و تجاوز را نه یک تصادف ، نه هم نتیجه تصمیم یک شبه و نه هم صرفاً حادثه ای در امتداد رقابت های سیاسی و نظامی دو ابر قدرت می دانست ، بلکه از آن شناخت جامع ، همه جانبه و سیستماتیک ارائه می داد و می گفت :

" امپریالیسم غدار و جنایت پیشه روس بر پایه سیاست عظمت طلبانه و توسعه جویانه خود ، که نه مقدرات ملتی برایش ارزش دارد و نه سرنوشت مردمی ، سر انجام بعد از قریب یک ربع قرن تمهید گستاخانه دست درازمداخله و تهاجم خود را از آستین "مسالمت" بر کشید و بعد از بریدن گلوی فریفته خود - سردار داود- در مسلخ نیرنگ استعماری ، مثنی ارازل میهن فروش را بر اریکه قدرت سیاسی نشاند."

در واقع درین کلام موجز و مختصر شهید " رهبر" سیستمی از یک شناخت جامع منعکس شده است. "سیاست عظمت طلبانه" ، "سیاست توسعه جویانه" ، بی ارزش بودن مقدرات ملتی و سرنوشت

مردمی ، " یک ربع قرن تمهید " ، دست دراز مداخله و تهاجم از آستین "مسالمت " ، سردار داود فریفته نیرنگ استعماری ، ارازل میهن فروش ؛ اینها همه و همه عناوین برجسته ای است که هر کدام فصول مفصلی را در بحث ها و نظریات او بخود اختصاص داده است. چنانکه در بحثی دیگر وقتی به نشانه گیری عوامل کودتا و تجاوز می پردازد آنرا چنین عنوان می کند:

" این تجاوز که اولین تبارز غیر قابل تردید خود را در کودتای ۲۶ سرطان (۱۷ جولای) سردار داود نشان داد ، خود نتیجه و معلول اوضاع نا بسامان جامعه شوروی و اقمار آن ، وابستگی روز افزون اقتصادی - سیاسی افغانستان در فلک منافع آزمندانۀ " همسایه شمالی" و دگر گونی های منطقه و بین المللی بود ، که بلاخره در فرایند پیشرفت خود به کودتای ننگین هفت ثور ، تجاوز گستاخانه ششم جدی و بلاخره عقب نشینی و شکست شرمسارانه ارتش اشغالگر منتهی شد."

چنانچه او " اوضاع نا بسامان جامعه شوروی و اقمار " آنرا یکی از عوامل و از جمله عوامل نخست تجاوز روس به افغانستان می انگارد ، این اوضاع نا بسامان اجتماعی شوروی را بطور مفصل مورد بحث و تحلیل قرار می دهد و از آن تجسمی به دست می دهد که بعد ها یکی از عوامل تجاوز شناخته میشود ، یا به عبارت دیگر از عواملی که در شناخت ساختار درونی پدیده استعمار که تجاوز و زور گویی نتیجه آن می گردد ، ضروری و لازمی است.

در اینجا اگر بخواهیم در حد شیمای یک تصویر از بحث های شهید " رهبر" پیرامون اوضاع نا بسامان جامعه شوروی چیزی بیاوریم ، میشود گوشه های مختصری را چنین نقل قول کنیم:

" اتحاد شوروی پس از جنگ جهانی دوم و بویژه در اواسط دهه ششم این قرن با جنگ سرد و محاصره نظامی توسط پکت های ناتو ، سیتو و سنتو رو برو گردید. در حالیکه اوضاع داخلی کشور چه از جهت اقتصادی - اجتماعی و چه از نقطه نظر سیاسی در وضع نا هنجاری قرار داشت. سیاست اصلاح طلبانه خروشف برای ایجاد انگیزه های مادی در کشاورزی و صنعت نتوانست گرهی از کار فرو بسته اقتصادی کشور بگشاید. سیاست اقتصادی خروشف با جدا کردن بخش زراعتی از صنعت ، گر چه در سال های اول رونقی در تولیدات کشاورزی به وجود آورد ، ولی خیلی زود عوارض جانبی آن خود را در تولیدات زراعتی و پیشرفت صنعتی نشان داد. صنعت که تمرکز شدیدی بر روی فر آورده های نظامی داشت ، نتوانست خود را مطابق نیازمندی های مردم که اصل اساسی تولید سوسیالیستی است ، عیار سازد. بناءً روز تا روز به معدل رشد کمتر در اقتصاد و " از خود بیگانگی" اجتماعی کمک نمود. شکست برنامه های اقتصادی خروشف در اواسط سال های شصت آنچنان نمایان بود که وی پس از کمتر از یک دهه در سال ۱۹۶۴ جای خود را به جناح بروکرات حزب به رهبری مثلث برژنف - کاسیگین - پودگورنی داد و بلاخره خود در گمنامی مرد."

شهید " رهبر" بعد از اینکه شکست سیاست اقتصادی کاسیگین یا جناح " بروکرات حزبی " که " تقویت اقتصاد مبتنی بر سود " بود را بیان می کند می نویسد که : " عقب گشت از سیاست اقتصادی مبتنی بر بازار به علت عوارض جانبی (سیاسی و امنیتی) آن فقط میتوانست به تقویت بوروکراسی در امور اقتصادی و در نتیجه در جا زدگی بیانجامد."

او برای اثبات این سخن این سند را ارائه می دارد که " گورباچف در کتاب پرسترویکای خود تاکید می کند که از اوائل سال های هفتاد به بعد شوروی شاهد در جا زدگی در باز دهی تولید اقتصادی ، ضعف مرغوبیت کالا و گرایشات استفاده جویانه در اداره امور اقتصادی بوده است."

عواقب تلاش های حاکمین دستگاه سیاسی جامعه شوروی در حل بن بست های اقتصادی شان را سر انجام در نزدیکی دو جناح " بروکرات حزبی و نظامیان آن می بیند و می گوید:

" پس از ارتقای جنرال گریچکو وزیر دفاع وقت به پولیت بورو در سال ۱۹۷۳ نزدیکی میان جناح بروکرات حزبی و نظامیان به حدی رسید که بیشتر فیصله های سیاسی مطابق به مصالح این دو قشر صورت می گرفت. بناءً رهبری شوروی برای حل معضلات اقتصادی- بحران تولید زراعتی ، پائین آمدن کیفیت تولید تولیدی و فساد اداری مزمن و روز افزون ، راه ماجراجویی های نظامی در دیگر کشور ها را پیش گرفت."

و وقتی هم اوضاع جهانی و تلاش هایی در جهت تشنج زدائی نتوانست بر وفق مراد روس ها بر آن خطی حرکت نماید تا رمقی در کالبد اقتصاد نیم رمق آنها بدمد ، بناءً " در اواسط سال های هفتاد شوروی فراید دیتانت را - که به خاطر بیرون شدن از مشکلات اقتصادی ، انتقال تکنولوژی غرب و بلند بردن سطح زندگی مردم بدان نیاز داشت - بنا بر عوامل معینی تابع و فدای مصالح جئو استراتژیکی و جئو نا امنیتی خود نمود. لذا همزمان با کوشش برای عادی ساختن روابط با امریکا و غرب ، دست درازی های نظامی بی سابقه ای را در سطح جهانی آغاز نمود که مانند حلقه های متصل بهم اوضاع جهانی را متشنج تر و بحرانی تر گردانید ، تا آنجاییکه در افق روابط بین المللی خطر برگشت جنگ سرد همانند سال های پنجاه انتظار می رفت."

تا اینجا به وضوح دیده میشود که در نظریات شهید " رهبر " عامل دست درازی های نظامی شوروی ، به عنوان نشانه های قدرت آن تلقی نگردیده است ، بلکه در واقع آنرا ناشی از بیچارگی ها و بن بست های اقتصادی آن می داند. چنانچه تفاوت بسیار عمیقی میان این دو برداشت که مداخلات نظامی شوروی در کشور های دیگر بنا بر سیاست پیشروی همه جانبه و یا ماجراجویی برای خروج از بن بست های واگیر است ، موجود می باشد. این تفاوت مخصوصاً در نتایج روش ها و عکس العمل های متقابلی خود را نمایان می سازد که در مقابله با آن اتخاذ شده است و بیش از دو دهه کار و وقت را بخود اختصاص داده است. چنانچه شهید " رهبر " می گوید:

" تحرکات نظامی شوروی در آنوقت به ناحق از جانب برخی به عنوان نشانه قدرت شوروی و پیشروی همه جانبه آن تلقی گردیده و خواستار جبهه جهانی - به همراهی امریکا - علیه هژمونی طلبی روسیه گردیدند. در حالی که در واقعیت امر این ماجراجویی ها بیشتر به دلیل ضعف اقتصادی ، نا رسائی های اجتماعی و فساد سیاسی بوده و به همین دلیل در کمتر از یک دهه دست درازی های نظامی شگاف های عمیق تری در بنیان فرسوده امپراطوری نا پیدا کرانه سوسیال امپریالیسم پدید آورد." و خلاصه اینکه :

" اوضاع جهانی در سال های بعد از جنگ عمومی دوم تا تجاوز شوروی نیز در جهت گسترش ماجراجویی های دو ابر قدرت در سه قاره در حرکت بوده است. ایجاد پکت های ناتو و وارسا در مقابل هم ماجراجویی های کوریا ، ویتنام از جانب امریکا و دست درازی های نظامی شوروی به هنگری (۱۹۵۶) ، چکسلواکی (۱۹۶۸) و افغانستان (۱۹۷۹) نشاندهنده روابط و مناسبات متشنج و غیر قابل اطمینانی است که دو ابر قدرت با آن دست به گریبان است."

و " . . . از جانب دیگر تمرکز تولید نظامی در شوروی و گسترش دامنه دوکتورین " حاکمیت محدود " برژنف ، علی الرغم فرو پاشیدگی اقتصادی و نا رضایتی سیاسی ای که کشور های کومیکون را یکجا فرا گرفته بود - ترکیب complex بورو کرات - نظامی شوروی اوضاع را برای صدور بحران به خارج ، جبران شکست های داخلی از طریق سرکرده گرایی بین المللی مناسب دیده و با بره انداختن کودتا ها در کشور های مختلف ، گسیل نیرو های مسلح و مشاورین نظامی به اطراف ، بلاخره در باطلاق تجاوز های نظامی بی پرده و گستاخ سرنگون گردید. باتلاقی که در دهه های پنجاه و شصت پیش در آمد شکست امریکا بود و در دهه هفتاد و هشتاد مغاک تیره خفت و زبونی بد تر و گسترده تر امپریالیسم روس نیز گردید. . . "

عامل و زمینه دیگر کودتا و تجاوز مستقیم نظامی روس ها ، در جانب کشور ما همانا وابستگی اقتصادی افغانستان به شوروی است. شهید " رهبر " عمق این وابستگی را تا بدانجا می بیند که همین " . . مناسبات اقتصادی میان افغانستان و شوروی از اواسط سال های پنجاه به بعد آن دام اغوا کننده ای بود که طمع خام شوروی را برای تصاحب کامل آن بر انگیخت. . . " او بعد از اینکه مضمون و خصوصیات استعمار جوانه هر یک از قرارداد های اقتصادی از جمله قرار داد های جولای ۱۹۵۹ ، ۱۶ اکتوبر ۱۹۶۱ ، سپتامبر ۱۹۶۳ ، ۱۷ اکتوبر ۱۹۶۳ ، ۱۵ می ۱۹۶۷ ، دسامبر ۱۹۷۰

و غیره را به طور مستند بر می شمرد ، نتیجه گیری زیر را از آن ارائه می دهد:

" قرار دادهای اقتصادی منعقد میان دولتین به خوبی نشان می دهد که شوروی بر پایه سیاست " گشایش به طرف شرق " خود بعد از مرگ استالین در ۱۹۵۳ و با استفاده از سیاست اقتصادی داود

، در طی بیش از دو دهه توانست یک اقتصاد دولتی وابسته و زیر ساخت آماده برای مقاصد نظامی استعماری به وجود آورد که همراه با نفوذ در ارتش ، بنای یک حزب سیاسی که حیثیت " ستون پنجم" آنرا در درون کشور داشته باشد ، راه را برای امکان بی درد سر تجاوز خود به افغانستان هموار نماید. . . "

و دقیقاً بنا بر همین برنامه های وابستگی آور اقتصادی است که در عرصه سیاسی حزب مزدور " دموکراتیک خلق " از زمان بنیان گذاری توطئه آمیزش در سال ۱۳۴۴ یا ۱۹۶۵ منادی انقیاد ملی بود. وابستگی کامل رشته های مختلف زندگی ما را به امپریالیسم روس به نام " دوستی " و " همکاری برادرانه " و غیره لاطائلات تبلیغ می کرد. " مبلغ ۱،۲۶۷ میلیارد کریدت مالی را که شوروی از سال ۱۹۵۴ تا سال ۱۹۷۸ به افغانستان داده است عمدتاً در راه خرید اسلحه و استفاده از منابع زیر زمینی به کار رفته است. خرید اسلحه شوروی ، راه نفوذ در ارتش و در نتیجه کودتا هایی بود که شوروی باری در سال ۱۹۷۳ توسط داود و بار دیگر توسط حزب مزدور خلق در سال ۱۹۷۸ کودتایی را سازمان داد که راه را برای تجاوز مستقیم آن هموار نمود."

ولی به هر حال پورش ارتش سرخ شوروی به افغانستان که بنا به ادعای مجریان آن به دعوت دولت وقت افغانستان و به همان بهانه همیشگی امپریالیسم روس یعنی " مقابله با مداخلات بیگانگان " عملی شد ، به قول شهید " رهبر " حتی همین دلیلی که رهبران سیاسی - نظامی ارتش اشغالگر و مزدوران شان ادعا می کنند هم کاملاً عکس آن ثابت می شود ، بدین معنی که : " این ماجرای رسوا از همان ابتدا آنقدر در تناقضات عملی در گیر بود که منطبق بی پایه آن مستند بر ماده چارم قرار داد دوستی سال ۱۹۷۹ و یا ماده پنج منشور ملل متحد هیچگاهی نتوانست محمل قابل پذیرش برای جهانیان ارائه نماید. دولت شوروی و رژیم دست نشانده کابل هیچگاهی نتوانست به این قضیه پاسخ بگوید که آیا امین خود ارتش شوروی را برای کشتار خود و خانواده اش به افغانستان دعوت کرده بود و یا اینکه ببرک کارمل که در آن وقت هیچگونه صلاحیت حقوقی - حتی صوری و شکلی - نیز برای این کار نداشته است ؟ "

چپاول ، دهشت افگنی ، کشتار و ویرانی آن فصل غم انگیز و ماتمزای کردار و عمل استعمار روس و نوکرانش در افغانستان است که اکنون دیگر مردم در اقصا نقاط جهان از آن به نحوی اطلاع و آگاهی دارند. و هم هرکس از آن به نحوی و شیوه ای سخن گفته و شاهد آورده است و حتی در میان قربانی های مردم ما مقاصد سیاسی خود را نیز جستجو کرده است. اما آن چیزی که شهید " رهبر " در این ارتباط نشانه گیری می کند ، ویرانی آن سلسله ارزش های مادی و معنوی است که یک ملت برای زندگی و تعالی آن در کشور خود نسل اندر نسل بدان ضرورت دارد. و چنانچه عملیات یغماگرانه استعمار گران و نوکرانش را در این ارتباط از آغاز کودتا اینطور بیان می کند:

" روس امپریالیستی از خلال کودتای هفت ثور و تصاحب قدرت سیاسی تمام ما یملک مادی و معنوی دولت سرنگون شده را در اختیار خود گرفت: بانک ها و ذخایر مادی آن ، اموال زیر زمینی ، قصر ها و عمارات ، موزیم ها ، اسناد چندین ساله دولتی و . . . همگی را دزدیده ، جزئی را به روسیه و مقدار باقیمانده آنرا تازه به دوران رسیده های مزدور روسی به عنوان " ولجه " به خانه های شخصی خود انتقال دادند."

تعریفی که شهید " رهبر " از استعمار به دست می دهد ، هیچ جای تردید و لحظه ای فرصت در توجیه این عملیات خرابکارانه و وحشیانه قدرت استعماری باقی نمی ماند. او می گوید:

" استعمار سرنوشت و مقدرات مردم را لگد مال می کند ، آزادی آنها را می رباید ، تاریخ مردم را تخطئه می نماید ، به استثمار بیرحمانه توده های ملیونی مردم می پردازد و برای حفظ موقعیت مسلط استعماری راه ها و وسایل متعددی را به کار می بندد. . . "

موج تروریسم دولتی و بین المللی روس که توسط دستگاه جهانی (کا- جی - بی) سازماندهی میشود و از بمباران هوایی مناطق مسکونی تا حملات کوماندویی بر قریه جات و قصبات بی دفاع کشور ما ، به وجود آوردن زندان های وحشتناک تیپ روسی در مناطق و ولایات مختلف ، اختراع شیوه های شکنجه روانی و فیزیکی تازه ، گسترش شبکه های جاسوسی در سر تا سر کشور ، تلاشی مردم ،

زندانی کردن بدون دلیل ، استعمال بمب های ناپالم و کیمیاوی و مین های ضد پرسونل علیه مردم عادی را احتوا می کند ، و همگی اشکال ترور و وحشت روس را در مقابل توده های مردم ، نمایش میدهد."

شهید " رهبر" معتقد بود که جبران نتایج این همه ویرانگری هائیکه در کشور ما استعمار روس مرتکب شده است آنچنان کار سهل و ساده ای نخواهد بود و اثرات منفی آن تا چند نسل در تاریخ میهن ما باقی خواهد ماند. او میگوید:

" . . . استعمار روس و دلکان آن چنان جنایت بزرگی را در حق مردم ما مرتکب شده اند که تاریخ کنونی و آینده ملت ، به هیچوجه نمی تواند آنرا فراموش کند.

ما مدت زمان زیادی ضرورت داریم تا نتایج ننگت بار اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی و انسانی این تجاوز را جبران نمائیم ، تاریخ آینده مردم ما تا مدت زمان زیادی با نتایج این تجاوز گستاخانه و جنایات ناشی از آن ارتباط خواهد داشت." او در همان آغاز تجاوز می گفت که نتایج سیاست های تفرقه افکنانه ای که در میان اقوام ، ملیت ها و قبایل متعدد کشور ما استعمار روس به راه انداخته است ، اگر با آن مقابله آگاهانه ، دور اندیشانه و علمی صورت نگیرد شاید فصل های خونین فاجعه بار و درد انگیزی بگشاید.

شهید " رهبر" با آنکه به جنگ آزادیبخش ملی اعتقاد و باور آگاهانه و علمی داشت و آنرا یگانه راه درست مبارزه علیه تجاوز نظامی استعمار گران می دانست و معتقد بود که از خلال این جنگ است که خود آگاهی اجتماعی توده های مردم ارتقا می یابد و بنا های اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و حتی فکری و روانی آزادی ملی فردا و کشور آزاد و آینده خود را می سازند و دقیقاً همین راه شکست کامل و محاکمه استعمار می دانست ولی در پهلوی آن او با مطالعات گسترده ای که در باره قوانین و مناسبات متعارف بین المللی داشت ، استفاده از این راه ها را هم از نظر دور نمی داشت و برای محاکمه اعمال غیر انسانی و وحشیانه لشکر کشی های استعمار روس ، بر حسب همان قوانین و مقرراتی که در مناسبات جهانی ، روس ها نیز قبول داشتند ، محاکمه آنها را در مجالس بین المللی می طلبید و می گفت:

" امپریالیسم روس و مزدوران آن در افغانستان ، که مردم ما را قتل عام کرده و شهر ها و قصبات ما را به آتش کشیده اند و صد ها جنایت بزرگ تاریخی دیگر را در حق مردم ما روا داشته اند باید اقلأ در دو نکته به ضمیر و وجدان جهانی حساب بدهند:

الف- عده ای از عناصر میهن فروش به وطن خیانت کرده و به نام سیاست بازی و به قدرت رسیدن دست در دست یک نیروی بیگانه بر رخ مردم خود شمشیر کشیدند و مقدرات مردم ما را به بیگانه ها تسلیم کردند و بزرگترین تراژدی عصر ما را که با تراژدی های فاشیزم هیتلری پهلو می زند و از آن سبقت می گیرد ، به وجود آوردند.

ب- مناسبات مردم ما با امپریالیسم روس در گتگوری قوانین زمان جنگ مطالعه می شود. امپریالیسم روس بار ها توسط عناصر طرفدار خود از مجاهدین خواسته است که با اسرای جنگی روسی طبق قوانین بین المللی جنگ رفتار نمایند. ولی امپریالیسم روس در طول هشت سال تجاوز خود هیچگاه قوانین جنگ را در مناسبات خود با مردم ما مراعات نکرده است. زندانیان ما را مطابق قوانین جنگ محاکمه نمی کند و با مجاهدین طبق قوانین بین المللی برخورد ندارند.

سلوکیات ارتش اشغالگر روسی در افغانستان تابع هیچ نظم و انضباطی نیست و حتی خود دولت مزدور نیز نمی تواند آنها را محاکمه کند. بناءً هزاران مورد وجود دارد که در عرف قوانین جزائی بین المللی به نام جرایم جنگ و جرایم ضد بشریت یاد میشود. مانند قتل عام ، آتش سوزی بدون در نظر داشت نیرو های مدنی ، استفاده از ناپالم ، بمب های کیمیاوی ، بمباردمان مناطق مسکونی و . . . علاوه بر اینکه روس ها با تجاوز بیشرمانه خود به کشور ما تمام نورم های بین المللی را زیر پا گذاشته و هیچگونه حقی در کشور ما ندارند و این خود بزرگترین جنایتی است که بر مردم تحمیل کرده اند. ولی در چارچوب یک ارتش استعماری نیز اعمال و کردار آن جزء جرائم جنگ و جرائم ضد بشریت به شمار می رود. و در محکمه های خلق در استوکهلم ، پاریس و در این اواخر در

ناروی به اثبات رسیده است. برگزاری یک محاکمه بین المللی مانند محاکمه " نورنبرگ" برای محاکمه مجرمین جنگ در اخیر جنگ افغانستان ضرورتی انصراف ناپذیر است. ما باید به شدت از افکار عامه جهانی خواستار دایر کردن چنین محاکمه بین المللی گردیم و خود در پی تکمیل دوسیه و اسناد اثباتیه آن گردیم."

اینک مدت چند سالی گذشت که جنگ مردم ما با ارتش استعماری روس اختتام یافته است ، ابر قدرت روس فرو پاشیده است ، رژیم دست نشانده آن در کشور ما نیز اخیراً از قدرت فرو افتاده است و حتی آن ارتش سرخ تا دندان مسلح مفهوم قبلی خود را از دست داده است ، ولی متأسفانه برای محاکمات جنایات جنگی ده ساله روس ها در افغانستان هرگز محاکمه بین المللی دایر نگردید. پاسخ به این پرسش که چرا چنین محکمه ای دایر نشد ، ما باید از خود و از جنبش مقاومت خود بکنیم. و پاسخ مختصر آن نیز همان که همه میدانیم که نقش رهبران آگاه و دانشمند را دستان اجانب و مزدوران شان از جنبش مقاومت ملی زدودند و حتی زندگی آنها را به عنوان سرمایه های معنوی و علمی جامعه ما تحمل کرده نتوانستند و بی دریغانه به کشتار شان پرداختند. اما نکته قابل توجه اینست که ضرورت تدویر همچو محکمه هایی اهمیت و ارزش فوق العاده ای در ارج نهادن به مبارزات خونین ، مقاومت شجاعانه ، قربانی ها و درد و رنج هایی که ملت افغان در طی این سالیان دراز متحمل شده را داراست. در حالی که طومار سیاه طویل و بی انتهای جنایات روس ها در افغانستان در تاریکی فجایع و خیانت های خون آلود کنونی به فراموشی سپرده می شود ، یک محاکمه بین المللی لا اقل آن خاطرات تلخ و درس آموز و پند آمیز را در تاریخ مبارزات بشریت به یادگار می گذاشت.

نتیجه و عاقبت تجاوز روس به افغانستان یکی از جمله مسایل و موضوعات مهمی است که از همان آغاز مورد بحث و مشاجره بسیاری از نظریه پردازان و متخصصین امور سیاسی – مخصوصاً کار شناسان و ماهران امور سیاسی مشرق زمین – بوده است. و در این رشته نظریات اکثراً پنداشته می شد که افغانستان نیز نمی تواند برای روس ها نمونه غیر از چکسلواکی ، هنگری و سایر اقمار روسی باشد ، یعنی سرانجام روس ها می توانند بر بحران افغانستان فایق آیند و افغانستان و مردم آنرا منقاد خود سازند. در حالی که شهید "رهبر" شکست تجاوز را امری محتوم و اجتناب ناپذیر می دانست و در این مورد ذره ای تردید نداشت و اعتقاد داشت که :

" از لحاظ سیاسی روس امپریالیستی جنگ را از آغاز از روز تولد نا میمون کودتای هفت ثور باخته است. و امکان برد آن در این قضیه هیچ متصور نیست. حال بعد از شش سال و شاید هم بعد از پانزده و بیست سال آینده مشکل روس استعماری این خواهد بود که چگونه ابروی از دست رفته خود را به دست بیاورد ، غافل ازینکه قیام شکوهمند مردم ما ، و جنایتکاری خود روس امپریالیستی اکنون دیربست که ثبت کتیبه خرائین تاریخ شده است و نمی توان آنرا از لوح روزگار زدود. امپریالیسم روس فقط قادر است جنایات بیشتری را مرتکب شود ، قادر است باعث بی خانمانی و در بدری ملیون ها تن دیگر از هموطنان ما گردد ، ولی این حکم و تجربه را که مردم افغانستان در مقابل تجاوز گستاخانه روس با صدای بلند و رسا "نه!!" گفته اند نمی تواند نابود سازد. این مسئله حتی مربوط به شکست و پیروزی نظامی درین جنگ نیز نیست و تأثیرات تاریخی آن عمیق تر و گسترده تر و پایا تر از مرحله گذرای کنونی خواهد بود."

پیش بینی عمق ، گستردگی و پایا بودن تأثیرات تجاوز ، عکس العملی که مقابل خود آفرید و شکست سیاسی همزاد آن در واقع چند سال بعد ازین نوشتار شهید "رهبر" و زمان کوتاهی بعد از شهادت او ، واقعیت عینی و درستی خود را نشان داد. اتحاد شوروی با تمام شأن و شوکت اجتماعی – سیاسی و کوس و کرنای نظامی خود فرو پاشید ، به اجزای خود تجزیه شد و اکنون جامعه روسیه در بحرانی دست و پا می زند که سال های سال امید به نجات از آن نخواهد بود.

شکست سیاسی روس ها در افغانستان از همان آغاز کودتا و تجاوز نظامی شان در حقیقت امر آن شکست اساسی بود که روس ها تا پایان حضور نظامی خود در افغانستان موفق نشدند آنرا تلافی نمایند. و اگر هم در ساحة نظامی گهگاهی در برخی جنگ ها و در بعضی نقاط کشور پیروزی ها و پیشرفت هایی حاصل کردند ولی با اینهم موفق نشدند زمینه سیاسی مناسبی در جامعه و در میان مردم

، نصیب شوند تا در بستر آن بتوانند در سایر تحرکات خویش دست‌آورد هایی داشته باشند و یا از دست‌آورد های خود نتایج مطلوب و مورد نظر شان را به دست آورند ، در واقع به گفته شهید " رهبر " " دشمن علاوه بر اینکه در گیر یک تناقض لاینحل میان قدرت نظامی و افلاس سیاسی است، در طی شش سال نتوانسته است پایه ای در میان جامعه افغانی بیابد. مزدوران بی کفایت و بی عرضه آن گاهی بر رخ مردم تیر می کشند و زمانی بر فرق خود سنگ می کوبند. تمام کوشش دشمن برای بوجود آوردن موسساتی که بتواند بر آن تکیه نماید تا هنوز به نتیجه نرسیده است و در آینده نزدیک نیز چنان امکانی در چشم رس قرار ندارد."

چنانچه " تهاجم شوروی به افغانستان نقطه عطفی در روابط بین المللی به شمار می رود که شاید شوروی در محاسبات استراتژیک خود نتوانسته بود آنرا پیش بینی نماید. . . " و تغییرات قابل توجهی در موضعگیری های دیپلماتیک و عملکرد های سیاسی کشور های متعدد جهان به ضرر و علیه شوروی به وجود آورد ، همینگونه این تهاجم نظامی و جنگ مقاومت مردم افغانستان ، همانگونه تأثیراتی در مناسبات شوروی با اقمارش بجا گذاشت ، تا آنجا که " وضع ناگوار روسیه در افغانستان در مناسباتش با اقرار اروپای شرقی بی نهایت به وخامت گرانیده است. اقتصاد بیمار کومیکون ، فشار چند جانبه (نظامی ، اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی) برای کشور های اقرار و نا رضایتی روز افزون آنها ، بحرانهای اقتصادی و فشار سیاسی گرایش گریز از مرکز سوسیال امپریالیسم در میان کشور های وابسته و یا نیمه وابسته به شوروی ، کوشش برای استقلال و یا ایجاد توازن ، همگی مشکلات بزرگی است که دشمن هم در سطح ملی و هم در سطح جهانی بدان دچار است.

اگر رهبری بی کفایت ، از پا افتاده و انتقالی دشمن روسی را نیز در نظر بگیریم دیده می شود که وضع چندان مطابق میل " خرس قطبی " حرکت نمی کند. عربده کشی های چرنینکو و گرومیکو نشانه آن ضعف سیاسی است که دشمن در مقیاس جهانی بدان دچار است و اکنون در سلسله مسائل استراتژیک دشمن مجبور به دفاع شده است و ابتکار عملی را از دست داده است."

و سر انجام تهاجم نظامی روس به افغانستان و از خلال آن غارت سرمایه های ملی و طبیعی آن – نه تنها اینکه در حل معضلات اقتصادی جامعه روس ، به پندار تب آلود طراحان شان ، مفید واقع نگردید ، بلکه بالعکس شرایط رسوایی و شکست شان را روز تا روز فراهم آورد.

و هم در این رابطه است که حماسه مقاومت بینظیر مردم سلحشور افغانستان در میان " حرکت های بزرگ اجتماعی و ملی " این قرن ، مقام والا و شامخی را کسب کرده است. که با وجود تمام دست درازی ها ، فریب کاری ها و توطئه بازی های اجانب و مشتی جاهل در آن و با اینکه سرانجام نتوانست آن ثمره میمونی که شایسته اش بود – آزادی ملی – را حاصل دهد ، ولی حد اقل سر به انقیاد استعمار روس نگذاشت و بلکه مقابلتاً دشمن نیز از آن جان به سلامت نبرد و زخم کاری ای که در برابر یورش نظامی بیشزمانه خود بر سینه برداشت تا نفس آخر او را همراهی کرد. و اگر این یک حقیقت مسلم است که : " قرن ما قرن شگفتی ها و حرکت های بزرگ اجتماعی و ملی است. ملیون انسان در سه قاره زنجیر های اسارت ملی را از هم درید و سیمای خمیده و شکسته انسان استعمار زده راست ایستاد تا تاریخ ننگ استعمار را با خون بشوید و تاریخی را از طراز نو بنویسد که در آن نه از ماجراجویی های دریایی خبریست و نه از قهرمانان طلا و برده. و سازندگان آن انسان های پا برهنه و مفلوکی اند که در میان فقر ، رنج و سیه روزی به دنیا آمده و بزرگ شده اند." پس به یقین که در این میان مقاومت ملی مردم پا برهنه و ستمدیده افغانستان نیز یکی از برازنده ترین آن شگفتی هاست که انسان آگاه و درد مند قرن ما و انسان خود آگاه قرن آینده بدان با دیده تحسین و تعظیم می نگرد. و اکنون ما هم آنچه در طی بیش از یک دهه شاهد عینی اش بودیم ، یکبار دیگر به آن در آئینه افکار و نظریات شهید " رهبر " نظر می اندازیم تا تجدید تعظیم ما به قربانیان و مصیبت دیدگان آن مقاومت بی نظیر شود و تمدید کینه مبارزه جویانه ما نسبت به آن تاریک اندیشان نوکر پیشه و حامیان غرض آلود شان که دست‌آورد های مردم ما را فدای عطش قدرت طلبی و سلطه جویی خود کردند ، باشد.

۱۳ / حماسه مقاومت و جنگ ضد تجاوزی:

" کودتای هفتم ثور که میخواست کشور ما را در یک پروسه تحول منفی از کشوری وابسته به روس به کشوری مستعمره روس مبدل سازد ، ناگزیر واکنشی در میان قاطبه ملت ما به شمول نیرو های سیاسی سازمان یافته جامعه داشت." و این واکنش از جانب مردم سریع ، بالفعل و با قهر همراه بود که از قیام های محلی به مقاومت و جنگ سرتاسری ارتقا یافت.

آنچه در نظریات شهید "رهبر" در مورد ویژگی ها و مشخصات جنبش مقاومت بیشتر بر آن تأکید می شود و برجسته می گردد - قبل از سایر خصوصیات - یکی خود جوش بودن این جنبش است و دیگری آمادگی قاطبه ملت با تمام هست و بود شان در برابر یورش وحشیانه استعمار . او می گوید: " مردم بدون اینکه احزاب و سازمان های سیاسی آنها را بر انگیزد ، سازماندهی و یا بسیج کند ، در طی تمام مدت مقاومت در یک بسیج عالی و بی نظیری بسر می برند و آمادگی دارند تمام زندگی ، دارائی ، مقدرات و هستی خود را در راه آزادی میهن قربان کنند. مردم در تمام مدت شش سال در یک حالت تهاجم سیاسی مداوم قرار دارند. و به همین علت نیز برنامه های استعماری روس و حيله های گوناگون آن در مقابل صخره استواری مردم به عقب برگشته است و در هیچ جا - حتی در مناطق تحت تسلط دشمن تا خود مرکز کابل - دشمن قادر نیست با مردم روابط عادی سیاسی برقرار نماید."

او می افزاید که : " . . . جنبش مقاومت مردم ما از آغاز به طور خود بخودی توسط قهرمانان گمنام این وطن آغاز و گسترش یافت. دسته بندی های سیاسی داخل و خارج در بر انگیزتن مردم و بسیج آنها هیچ نقشی نداشتند و یا نقش آنها محدود و احیاناً دنباله روانه بوده است. نه ادعای مزورانه رژیم مزدور مبنی بر الهام گیری مقاومت ما از خارج و نه هم لاف و گزاف های اکروباتیک "امیران" خارج نشین نمیتواند قهرمانی و از خود گذری مردمی را که با دست خالی در مقابل یکی از بزرگترین قدرت های جهانی به پا خاسته مدت شش سال آنرا ادامه داده اند ، در پرده تزویر و گزافگویی های استعماری - ارتجاعی بپوشاند."

این نظریات عمیقاً متفاوت است با ادعا های بی اساس آنهایی که خود را آغاز گران و ادامه دهندگان جهاد و مقاومت و جنگ معرفی می کنند. گاهی این ادعا های پندار آلود و بیمار گونه شان تا بدان حدی مبالغه آمیز و دروغ پردازانه شده است که در حقیقت بی حرمتی و توهین بزرگ به تمام مردم و ملت قهرمان افغانستان روا داشته اند. آنها هر کدام بار ها گفته اند که اگر " خدای نا خواسته فلان امیر صاحب نمی بود و جهاد را آغاز نمی کرد ، مردم همه کمونیست می شدند و به روس تسلیم می گردیدند. یا اگر فلان رهبر صاحب حالا نباشد جهاد سقوط می کند. " آنها درین گزافه گویی تا بدانجا پیش رفته اند که کم کم حتی خود شان هم باور کرده اند که شاید به راستی آغاز گران و قهرمانان جهاد ملی آنها هستند.

گذشته از این اگر سیاست های خانه خراب کن این مجموعه تنظیم های وابسته و اخوانی که بعد کم کم در جنبش مقاومت مردم راه باز کرد و خود را بر آن تحمیل داشت ، از همان آغاز جلو دار جنبش و هدایتگر آن می بود ، آیا آن سیاست های جاهلانه ، خیال پردازانه و تقدیر گرایانه - توان مقابله با سیاست های استعماری روس را داشت؟ - به یقین که نه. چه بعد ها بر همه کس معلوم گردید که نفوذ سیاست های آنان بود که جنبش مردم را به کجراه کشاند و در برابر حرکت آزادیخواهانه مردم گودال های عمیقی حفر کرد. و چه تفاوت بزرگی است در میان این دو نظر که یکی مردمی را در مراکز شهر ها - و از جمله در شهر کابل- یعنی مناطق تحت تسلط دشمن که علیه متجاوز و مزدورانش مسلح نیستند و به ظاهر هیچ نقشی در مقاومت و جهاد ندارند ، ولی آنها را جز کتله های مقاومت و عاملین شکست سیاست های دشمن می داند ، با آن نظرات و موضعگیری های کور کورانه آنهایی که مردم را در مراکز شهر ها همکاران رژیم مزدور و نیرو های استعماری دانستند خشم عده جاهل را علیه شان برانگیختند و در همان وقت به انتقام گیری از آنها پرداختند و هزار ها راکت حواله شان کردند.

در حالی که از نظر شهید " رهبر " از آغاز کودتای هفت ثور تا کنون جانمایه مبارزات ضد استعماری ملت ما را حضور فعال سیاسی توده های ملیونی مردم در صحنه مبارزه می سازد. با وجود اینکه جنبش آزادیبخش ملی ما بطور خود بخودی آغاز یافت و تا اکنون هم عمدتاً به همان صورت به پیش می رود ، تمام کوشش و تلاش استعمار و ارتجاع در این است تا مردم را از حضور فعالانه در صحنه سیاسی محروم سازد. هم استعمار با بمباردمان ها ، کشتار ها ، زندان ها و پیگرد هایش و هم ارتجاع با تکفیر کردن ها ، دام گذاری ها و آدم دزدی هایش هدفی جز بیرون کشیدن مقدرات مردم از دست پرتوان شان ندارند."

به راستی هم که استعمار روس با تمام وحشت افگنی و دهشت آفرینی اش نتوانست مردم را از صحنه فعال سیاسی علیه خود بیرون کند. ولی متأسفانه در لحظاتی که مردم بعد از یک و نیم دهه تحمل قربانی ها ، مصیبت ها و رنج های بیکران مقاومت و جنگ ، آخرین توشه و توان خود را در این میدان به ایثار می گذاشتند و پای تعیین سرنوشت خود می شتافتند ظلمت گرایان وابسته با تزویر نیرنگ ، مردم را از صحنه بدور ساختند و بار دیگر بر کمر خمیده مردم بینوای این کشور با لگد قدرت درپوزه شده خود کوفتند. راستی هم که به گفته " رهبر " استعمار روس و اربابان تنظیم های عقب گرای پشوری از مردم می ترسند. از آزادی افکار و برخورد مسئولانه و هدفمند افکار و تلقیات گوناگون با همدیگر در هراس اند."

خصوصیت خود جوشی ، گستردگی ، تحرک مداوم ، مرکز ثقل و امتیاز ناشی از آن در یک مرحله ، و خطراتی که در لحظات اساسی و سرنوشت ساز از جهت این خصوصیت متوجه جنبش است ، آنرا شهید " رهبر " به اینگونه فورمول بندی می کند:

" جنگ مقاومت ما که بر پایه یک جنبش خود بخودی مردم شکل گرفته بود علی الرغم اینکه جنبشی است فراگیر توده ای و مقاومتی است همه جانبه و از مشاکل قبیله گرایی (Tribalism) سمت گرایی (Regionalism) و محل گرایی (Localism) و مهم تر از همه از فقدان یک فرماندهی نظامی - سیاسی رهنما و رهگشا رنج می برد. جنبش مقاومتی چنین از لحاظ پهنا در تمام نقاط کشور و در دور ترین قراء و قصبات گسترش یافته است. شعاع این مقاومت در واقع به امتداد محیط آن است. و از جانب دیگر یک حالت چند مرکزی نظامی (Polycentarism) به وجود آمده است. تا به حدی که هر قریه ، هر سمت و هر نقطه ای از کشور میتواند خود جرقه ای گردد که از آن حریق فراگیر برخیزد. بدینصورت مرکز ثقل این جنبش نه در احزاب موجود در پشاور و نه در دست این و آن فرمانده که پیشبینی می شود چه گوارا یا تیتوی افغانستان باشد بلکه مرکز ثقل آن معادل با قاعده وسیع و گسترده آنست. چند مرکزیت نظامی (Polycentarism) که نشانه هویت و تپش لاینقطع این مقاومت و زایش و پایش دایم آنرا در میان توده های ملیونی مردم نشان می دهد ، در واقع میتواند یکی از امتیازات مرحله ای - مراحل اولی ، بدوی و گسترش - باشد ، در صورتی که این حالت نا همگون با برنامه حفظ و اداره نگردد و به طور هدفمند اشکال و درجات حدت آن کم و زیاد نگردد ، میتواند به عاملی سد کننده و حتی تباہ کننده مبدل گردد."

درک و شناخت این خصوصیات جنبش در همان آغاز ، و پیش بینی نتایج تباہ کننده ای که در صورت تداوم این مشخصات از آن ناشی خواهد شد نشاندهنده آن دقت دانشمندان شهید " رهبر " است که حد اقل در جامعه ما کمتر می شود نمونه اش را سراغ کرد. آن حالت ناهمگون که او از آن تعریفی به دست میدهد و حفظ و اداره برنامه شده آنرا با کم و زیاد کردن آگاهانه شکل و درجه حدت آنرا پیشنهاد می کند ، در حقیقت آن حلقه های اساسی جنبش مقاومت بود که هیچگاهی بدان توجه نشد و دیگران را هم عامدانه نگذاشتند که بدان بپردازند و نتیجه هم همان عاقبت تباہ کننده ای شد که " رهبر " پیش بینی کرده بود. علاوه تلاش ها و برنامه هایی که برای سازماندهی سیاسی این مقاومت روی دست گرفته شد از همان آغاز گونه گونه ، متخالف و متناقض از هم بود ، که نه تنها نتوانست نواقص ذاتی جنبش مقاومت را رفع بسازد بلکه مشکلات و خلاء های فراوان دیگری بر آن افزود. این بخش خصوصیات افزوده شده بر مقاومت را - که اوصاف اکتسابی مقاومت شمرده میشود - شهید " رهبر " در تحلیل خود اینطور منعکس می کند:

" سازماندهی سیاسی مقاومت نیز بنا بر اینکه از مجرا های مختلف و بر پایه انگیزه های مختلف و متناقضی بنا یافته است ، شدیداً متنوع و نا همگون است. . . "

در مضمون این سازماندهی نیز اختلاف زیادی وجود دارد. برخی از انقلاب اسلامی مطابق به طرح ایران و یا اخوان المسلمین مصر و یا جماعت اسلامی پاکستان صحبت می کنند. و در واقع سرنوشت خود را با پیروزی ، پیشرفت و یا شکست و عقب گشت این نیرو ها پیوند می زنند. آنها در مقابله با طرح " جهان وطنیت روس " ، " جهان وطنیت " دیگری را مطرح می سازند که در هر صورت آزادی و استقلال ملی ما در مجموعه بزرگتر منحل می گردد. باری با پوشش انقلابی نما و باری دیگر در قیای تقدس مذهبی.

برخی دیگر از انقلاب ملی- اسلامی یاد می کنند. جناحی از آنها از ملی مانند جزام می ترسند و خوش دارند از آویزه ملی فقط برای مصرف سیاسی خود در جا های معینی " حسن استفاده " نمایند. بدون اینکه به این مسئله توجه داشته باشند که تعهد به اساسات ملی خود سلسله ای از ارزش ها و کنش ها را به طور لازمی با خود می آورد.

جناح دیگر آن نیز از " اسلامی " فقط برای کفاره گناهان کرده و ناکرده گذشته خود استفاده می نمایند و فکر می کنند با شکر خواهی شکر خایی را تمرین خواهند کرد. این عناصر که خود اکثراً از اساسات اسلامی به دور بوده و هنوز هم در زندگی شخصی و تمایلات درونی خود سخت در مقابل ارزش های مذهبی - اسلامی بی توجه اند با یک " سیاست متوازن " می خواهند کژی میان خود را با عصای مسیحایی علاج نمایند از این هم ابا ندارند که گهگاهی این عصا را به عنوان چماق کفاره و تکفیر علیه مخالفین خود به کار برند. "

او بعد از ارائه این تحلیل و شناخت مجموعه متنوع سازماندهی هایی را که برای مقاومت خود بخودی آغاز شد کلاً به دو دسته تقسیم بندی می نماید: ۱/ مقاومت محیط به مرکز. ۲/ مقاومت مرکز به محیط . و نیز صفات و دور نمای نتایج هر کدام را برشمرده و به ارزیابی می گیرد. بدینگونه که: " تعدادی از نیرو های سیاسی ای که سرنوشت و مقدرات خود را در گرو بیگانگان گذاشتند بعد از کودتای ننگین خیلی زود به تخلیه مواضع خود پرداختند و راهی کشور های همسایه و بیگانه شدند. همراه با این نیرو ها تعدادی از شخصیت های اجتماعی جامعه ما نیز که بنا بر علایق اجتماعی حاکم دارای نفوذی کم یا بیش در جامعه بودند ، در بیرون از مرز های کشور به سازماندهی مقاومت خود بخودی مردم پرداختند. مجموع این نیرو ها در خارج از کشور مقاومتی " از محیط به مرکز " را علیه رژیم کودتا سازماندهی کردند. و بر پایه این موقعیت تمام سیاست های تبلیغاتی و نظامی خود را نیز طرح و عملی ساختند. " ولی او می گوید که این نوع سازماندهی لزوماً به شکست مواجه می شود زیرا " رهبری خارج کشوری و حرکت از " محیط به مرکز " بنا بر تجربه تاریخ در تمام جنگ های ضد استعماری به شکست انجامیده است. و در افغانستان نیز علی الرغم پشتوانه مادی - تسلیحاتی بی حد و حصر و همبستگی وسیع بین المللی ، این گونه حرکت نتیجه ای جز شکست نخواهد داشت. شکست مقاومت " محیط به مرکز " به هیچوجه به معنی شکست مقاومت مردم نیست و در هیچ کشوری اینچنین نبوده است. هم هویت شدن و یا هم هویت کردن این دو مقوله شعبده بازی خطرناکی است که بازیکنان احمق آنرا در پرتگاه نفرین تاریخ می اندازد. "

و به طور ساده معنی این مطلب همان است که سرانجام مقاومت مردم ما توانست دشمن استعماری را به عقب گشت و ا دارد و شکست تجاوز بی رحمانه اش را به امری محتوم مبدل سازد و بناءً تا اینجا نمیتوان گفت که مقاومت مردم به شکست مواجه شده است. و اما از همانجا که نیرو های عقب گرا سیاست های خود را بر جنبش تحمیل می کنند و مردم نیز پشتیبان آن سیاست ها نبودند و عملاً مردم از صحنه بدور شدند و دیگر جنگ مقاومت تبدیل به جنگ میان دو مزدور بیگانه گردید ، دیگر بُرد و باخت و شکست و پیروزی در جنگ مربوط به آن دو جناح گردید نه مردم. و بالأخره هم اینها بودند که با هم در جناح های تازه و تازه تر دیگری ساختند و یافتند و چیز هایی بر مردم تحمیل کردند که کاملاً دور از اراده و خواست مردم بود. بناءً همان طوری که شهید " رهبر " گفته است عملاً شکست و پیروزی آنهایی که قافله داران مقاومت از " محیط به مرکز " بودند غیر از پیروزی و یا شکست

مردم و ملت است. و در همان آغاز جنبش مقاومت ملی عده ای روشنفکر این دو نوع شکست را هم هویت می کردند و به این بهانه خود را از جنبش برحق مردم به کنار می کشیدند ، آنها یقیناً اکنون در لجنزار بی عملی خود پوسیده اند.

ولی از جانب دیگر " . . . فرزندان صدیق مردم ، فرزندان رنج و مبارزه ، در داخل کشور و در متن مبارزات حاد اجتماعی و ملی هسته نوع دیگر از مقاومت را ریختند و " مقاومت از مرکز به محیط " را که در استراتژی مبارزاتی خود ، و در اعمال روز مره خود از سازمان هایی که میلاد و نیرومندی خود را مرهون بیگانه و خارج اند ، بصورت کیفی متفاوت بود. " و " اساسی ترین مسئله در " مقاومت مرکز به محیط " ایجاد یک حرکت همزمان عمودی و افقی است. حرکت عمودی که بر روی آگاه ترین و استوار ترین و پیشرفته ترین عناصر جامعه اتکاء نماید تا بتواند مقاومت را در هر لحظه به طرف ریشه ای شدن و اعتلاء سوق بدهد. و حرکت افقی که بتواند ناهمگونی تاریخی- سیاسی موجود در جامعه را در محراق واحدی جمع کند و آنرا در یک حرکت سیاسی ، آنچنان نوب سازد که علی الرغم تفاوت های کمی و کیفی از یکدیگر تا رسیدن به هدف نهایی که در شرایط موجود آزادی ملی است - بتوانند مانند تن واحد حرکت نمایند. "

و اما به عقیده او صفت مهم و اساسی ای که مقاومتی از این نوع باید داشته باشد دوری گزینی از وابستگی و متکی بودن به خود است. یعنی " این مقاومت بایستی شدیداً متکی بخود و متکی به مردم خود باشد. اتکاء به مردم به مفهوم دفاع از منافع بلا فصل و دراز مدت آنها ، راهیابی سیاسی برای مشکلات آنها و حل معضلات روز مره آنها در خلال جنگ مقاومت است. چنانچه اتکاء بخود ، طرد هرگونه وابستگی است. چه به صورت صریح یا ضمنی ، واضح یا پنهان ، خواسته یا نا خواسته. "

بطور واضح از این سخنان شهید " رهبر " استنباط می شود که به هر حال مقاومت ملی مردم افغانستان خواهی نخواهی با محیط خود در ارتباط است. و محیط آن عبارت است از کشور های همسایه و منطقه و کشور های متعدد جهان ، نقش سیاسی ، دیپلماتیک ، معنوی و روانی ، همکاری های انساندوستانه کمک های اقتصادی و حتی نظامی - مجموعاً پشتوانه بین المللی و عقب گاه مقاومت را می سازد که به هیچ صورت نمی شود از آن صرف نظر کرد. اما او در کل نقش این محیط را اساسی و اولی نمی داند و هم آنرا عامل اصلی در پیشبرد مقاومت مسلحانه علیه دشمن متجاوز نمی شناسد. بناءً به این نتیجه می رسد که هرگاه در سازماندهی مقاومت اساس و اصل را شرایط محیط آن بسازد ، در آن صورت جنبش به انحراف کشانده می شود و سر انجام نمی تواند ثمره آزادی ملی را ببار بیاورد ، بلکه جنبش را به وابستگی می کشاند. او بر این باور است که جنبش مقاومت از مرکز به محیط باید گسترش بیابد. او شرایطی را اصل و اساس قرار میدهد که در مرکز مقاومت ، در جایی که مقاومت زاده شده است ، در جایی که خصایل و سرشت مقاومت بدان مربوط می شود ، جاری است. و برای آن سیاست اتکاء به خود را لازمی و ضروری میداند. ولی ضرورت کسب پشتوانه بین المللی را نیز اجتناب ناپذیر می داند . اما میان داشتن پشتوانه بین المللی و وابستگی یک خط فاصل می کشد ، بدینگونه که :

" مقصود از پشتوانه بین المللی آن نوع مناسباتی است که نیرو های مقاومت ملی می توانند برای طرح سیاست های خود برای آزادی کشور قدرت های مختلف را در سطح جهانی در یک خط هماهنگ بسیج و به فعالیت وا دارند. در واقع پشتوانه بین المللی عبارت از امتداد استراتژی آزادیبخش در سطح جهانی است به آن صورتی که نیرو های بین المللی هر کدام بنا بر شرایط و اوضاع ویژه شان در این استراتژی جای مشخص خود را احراز نمایند و از خلال آن بتوانند در تکامل و پیشرفت این استراتژی سهم خود را ادا کنند. در صورتی که این مناسبات خدشه دار گردد و یا وارونگی هایی بر آن مسلط گردد که قدرت های بین المللی (بزرگ ، متوسط ، کوچک) بتوانند استراتژی های خود را تا سرزمین جنگ مقاومت امتداد بدهند و نیرو های مقاومت را در خدمت خود قرار دهند ، در آن صورت این نه قدرت های بین المللی است که به حیث پشتوانه ما عمل می کند ، بلکه این ما هستیم که به عنوان پشتوانه آنها عمل می کنیم ، که در قاموس سیاسی به آن " وابستگی " می گویند.

در حالی که جنبش مقاومت مردم ما از آن مضمون آزادیبخش انسانی و غرور حماسی ملی برخوردار بود که در صورت رهبری آگاهانه و عالمانه بتواند قدرت های بین المللی را به پشتوانه خود به حرکت در آورد ، متأسفانه با اعمال مشتی بی خرد و کور اندیش نه تنها اینکه قدرت های بین المللی از آن برای پیشبرد سیاست های مطروحه خود در سطح جهانی استفاده کردند ، بلکه حتی حماسه ها و غرور ملی مردم ما را نیز در زد و بند های وابسته ساز خود پایمال کردند.

حقیقت این است که در آغاز جنبش مقاومت ، سال هایی که وحشت آفرینی ارتش اشغالگر به اوج خود رسیده بود ، وابستگی دیگری که در حال شکل گیری بود و ظاهراً خیرخواهانه و انسان دوستانه چهره اش را نمایان می کرد ، خطر آن قابل رویت نبود و در هجوم قتل عام ها ، بمباران ها و فشار و اختناق استعمار روسی ناپدید می شد. و شاید انگشت شمار باشد تعداد آنهایی که این خطر را از همان آغاز شناسایی کردند و به مردم بازگو می کردند ، ولی به جرم این بازگویی با چوب تکفیر سرکوب می شدند. اما با جرئت و بدون مبالغه می توانیم بگوییم که شهید " رهبر " یگانه کسی بود که در همان آغاز این خطر را بار ها و بار ها به طرز علمی به تحلیل گرفت و جوانب مختلف قضیه را علماً شگافت و نتایج خطرناک آنرا بسیار به روشنی و سادگی بیان کرد ، همان نتایجی که اکنون همه کس آنرا می بیند و تلخی آنرا می چشد. او در جایی این موضوع را حلاجی می کند:

" . . . در شرایطی که جنبش مقاومت بر زمینه یک جنبش خود بخودی و فراگیر پایه می گیرد ، امکان اینکه بخش هایی از جنبش خود بخودی ، آگاهانه یا بطور نا خود آگاه در خدمت رقابت های استعماری قرار گیرد خیلی زیاد است و درینصورت جنبش مقاومت - یا اقلماً بخش های وابسته آن - به علت دوری گزیدن از موقعیت تاریخی ضد استعماری خود و مبدل شدن به زائده استعماری قدرتی رقیب و ستیزه گر ، تابع آن متغیری می گردد که در ذات خود نافی فراگرد پیشرونده ، انتقادی و زنجیر گسل جنبش آزادیبخش است. و به علت اینکه وابستگی خود نوعی تسلیم است ، بناءً مسئله از لحاظ ماهیت و کیفیت با خط استعماری در تماس می شود و بالاخره در تطابق با آن حرکت می کند. این مسئله البته با حسن و یا سوء نیت و یا طینت این یا آن فرد یا گروه انسانی هیچگونه ارتباطی ندارد ، بلکه با عینیت خود نتایج مشخصی را ضرورتاً به میان می آورد. این وابستگی زمانی البته - به فاجعه تاریخی مبدل می شود که نیروهای وابسته به کمک اربابان استعماری - بر سر قدرت یا در رقابت قدرت - تمام راه هایی را که بخود آگاهی ، خود سازی و خود اتکائی میرسد کور کنند تا مردم را در مسیر اجتناب ناپذیر وابستگی و تسلیم قرار دهند و هم پیمانان شان به عنوان " ناجی " و پهلوان پنبه ها ، راه هایی به ظاهر گونه گونه " معقول " ولی در حقیقت تسلیم طلبانه خود را پیش مردم بگذارند."

دیده می شود که آنچه شهید " رهبر " بیشتر از هر چیز دیگری در یک جنبش مقاومت ملی بر آن تأکید می ورزد ، " خود آگاهی " است و نبود یا کمبود آنرا خطری بزرگ می داند چنانچه می گوید: " کمبود خود آگاهی اجتماعی - سیاسی در بحبوحه یک خیزش عظیم و بی نظیر ملی ، نه تنها به استعمار گر مجال دست اندازی و ضربت نیرو های مقاومت ملی و مردم را فراهم کرده ، بلکه به دشمنان نقاب پوش و قبا پوش ملت نیز مجال دستبرد و سروری کاذبانه را مهیا کرده است."

و ما همه به روشنی دیدیم که در غیبت این خود آگاهی چگونه یک روند ناهنجار و خلاف مسیر حرکت تعالی بخش و تکامل یابنده جنبش مقاومت بر آن حاکم شد. ما دیدیم که عده بیشماری از قوماندان های جهادی که از خلال جنگ های سلحشورانه و حماسه آفرین هزار ها جوان فقیر و پا برهنه وقتی خود را بزرگ ، قدرتمند و حاکم یافتند ، چگونه به فکر حفظ و تحکیم این موقعیت تازه خود - به عنوان مالکیت خدا داد - شدند. و حتی این فکر تا بدانجا در آنها نفوذ کرد که حاضر شدند موقعیت جدید خود را - حاکم بودن خود را - حتی به قیمت زد و بند های مخفیانه با نیرو های دشمن نیز حفظ نمایند و این عملاً سدی بسیار خطرناک در برابر پیشرفت جنبش مقاومت گردید ، تا بدانجا که حماسه های خونین مردم را به فاجعه های ننگین مبدل کردند. عامل این پروسه منفی همانا غیابت خود آگاهی است که شهید " رهبر " آنرا با این عبارات روشنگرانه بیان می کند:

" محکومان حاکم شده نیز آنگاهی دوباره به قلمرو از خود بیگانگی قدم می گذارند که موقعیت جدید خود - موقعیت حاکمیت - به جای تلاش و ستیزه برای از بین بردن حاکمیت و محکومیت در کلیت آن ، در تحکیم حاکمیت خود و محکومیت دیگران بکوشند. و تازه فاجعه غم انگیز از آنجا آغاز میشود که وسایل جای اهداف را بگیرند و مشتی طفیلی و فرصت طلب در پناه از خود بیگانگی جبری و موقتی ، برج و باروی پاسداری از آنرا بر افرازند."

و دیدیم که امیران و قوماندانان جهادی شان وقتی خود را در موقعیت حاکمیت بر مردم و منطقه ای که توده ها و افراد مسلح آن به خون و همت خود آنرا آزاد کرده بودند - به جای آنکه از این موقعیت در کنار و پهلوی مردم برای پیشبرد جنگ مقاومت کار بگیرند ، همین موقعیت برای شان به هدف مبدل گردید و کمال مطلوب خود را در آن یافتند و در همانجا تا اخیر ایستادند ، نه حاضر شدند موقعیت خویش را به دیگران واگذارند و نه هم خود قدمی به پیش گذاشتند ، بلکه پیوسته مصروف تطبیق و تمرین اتوریته خود بر مردمی شدند که آن مقام را برای شان بخشیده بودند و دیگر حرکت تکامل جنبش مقاومت ملی را به ایستائی کامل کشاندند و یا نهایتاً به فکر گسترش دامنه حاکمیت خود شدند که این فکر از فکر ستیزه با قدرت استعماری عمیقاً متفاوت است. و در واقع خود به طور غیر مستقیم در خدمت استعمار قرار گرفتند و همین موضوع را شهید " رهبر " بطور بسیار جالبی طرح می کند:

" استعمار چه کهن و چه نوین ، به مفهوم نفی کننده تاریخ ملت ها ، سد کننده تکامل طبیعی و اجتماعات بشری ، مسخ کننده هویت فرهنگی انسان ها ، مدافع بدترین و فجیع ترین انواع بهره کشی ، ظلم ، تعدی و مناسبات غیر عادلانه میان انسان هاست و نتیجتاً بدترین نوع از خود بیگانگی را نیز با خود همراه دارد ، ولی شورش و ستیز ، علیه استعمار نیز در درازنای تاریخ هیچگاهی از موضع یگانه و با انگیزه یگانه نبوده است. از همین جاست که محکومان حاکم شده اکثراً خود در تناقض با حاکمیت استعماری شیوه ها ، خصال و مناسبات استعماری را در جامعه دیگری عرضه می کنند و این توهم را در مخیله ارباب نظر بر می انگیزد که حاکمیت و محکومیت جزئی از ناموس زندگی و لازمه اجتماعات بشری است ، و غرامت ازلی است که اولاد آدم در ازای دو گندم به ندامت می پردازند."

بدینصورت در واقع شهید " رهبر " میان " از خود بیگانگی " و " وابستگی " یک ارتباط نزدیک دوجانبه می بیند. و از خود بیگانگی را یکی از وسایل یا عوامل وابستگی میدانند. و وابستگی را نیز به جایش زمینه ساز از خود بیگانگی و نتیجتاً آنرا عامل تباهی سرنوشت یک ملت می داند. چنانچه در مورد وابستگی هایی که در درون جنبش مقاومت ظهور کرده است می گوید که :

" . . . وابستگی دیگری که در متن مقاومت ملی سر بالا کرده است نیز نشاندهنده اینست که آنکه بیشتر وابسته است بیشتر از ملت و مردم خود بیگانه و برضد منافع مردم و ملت خود عمل می کند و بیشتر به جنایت و آدم کشی ، برادر کشی و چور و چپاول می پردازد . و آنکه بیشتر خود را در دام هوی و هوس دیگران بسته است بیشتر از منافع والای ملی و همبستگی مردم خود بدور شده و روز تا روز نفرت مردم از آنها نیز زیاد می شود."

بناءً چون " سازمان تولد یافته و رشد کرده در خارج کشور باید ضرورت ها و الزامات کشور میزبان را در سیاست های خود مراعات نماید و چه بسا که بصورت ابزار منفعلی در دست آنها قرار گیرد و خود را از منافع والای ملی خود مبرا سازد ، چه این جدایی با مقوله های انقلابی نما باشد و یا با پوشش های متبرکه تیرئه گردد ، به هر حال جنبش را از حالت ملی آن دور می سازد و مایه ضد استعمار بیگانه آنرا تضعیف می نماید." و از جانی دیگر چون " عده ای از نیروهای مقاومت سرنوشت خود را کاملاً به سیاست های مطروحه پاکستان بسته اند ، و این چیز عجیبی نیست. چه این نیروها درین جا زاده شده ، پرورش یافته و همه هستی و واقعیت وجودی خود را مرهون زمامداران پاکستان هستند ، بناءً نمی توانند در علت غائی خود نیز از ولینعمت - و از آن فرا تر آفریننده خود - دوری گزینند." و لذاست که " اگر از یک جانب مردم ما در طی بیش از ده سال ، با ظرفیت بی مانند دفاع از آزادی و هویت ملی ، پوزه استعمار گر وحشی و خونخوار روس را به خاک مالید ، از جانب

دیگر زالو های قبا پوش و آلت دست بیگانگان حریف روسی ، با خزیدن در سنگر دروغین دفاع از آزادی ، و زیر نام تقدس مذهبی ، مقدرات ملی و خونبهای ارزشمند آزادگی ما را در زیر پای خوکان جیفه خوار دیگری ریختند که گاهی بنام - " دنیای آزاد " و زمانی زیر شعار " اخوانیت " و " وهابیت " و یا " ولایت فقیه " حاکمیت ملی ، استقلال سیاسی و سرنوشت ما را به سخریه گرفتند تا آن حدی که مقاومت شکوهمند ملت ما که تاج نگین حماسی قرن اخیر بود اکنون به زور آزمایی توله سگان بی مقدار پاسدار درگاه اجانب مبدل شده است و روز تا روز با دست درازی های کین توزانه و بی شرمانه ، حماسه به فاجعه تقرب می کند ."

با این تحلیل ها نتیجه می شود که آن نیرو های سیاسی مقاومت که وابستگی را برگزیدند اگر چه در مقابل آن امکانات چشمگیری به دست آوردند و از شرایط فوق العاده خوب ملی و بین المللی برخوردار شدند ، ولی نخواهند توانست مقاومت آزادیخواهانه مردم را رهبری و هدایت کنند . همانطوری که شهید " رهبر " نتیجه گیری کرده است :

" . . . نیرو هایی که اکنون دارای تمام شرایط بالنسبه خوب ملی و بین المللی اند از لحاظ تاریخی ظرفیت های آنان به آخر رسیده و جنگ مقاومت کنونی برای آخرین بار ظرفیت آنها را به آزمون کشاند و آنها نیز سیمای عقب مانده و متحجر خود را به طور کامل نشان دادند . و هم چنان به اثبات رساندند که آنها به هیچوجه قادر به حل مشکلات استعماری در جامعه ما نیستند ."

در آن سال های اول جهاد و مقاومت وقتی ما این نظر و پیش بینی های خود را برای بعضی از مجاهدین و یا دست اندر کاران جهاد و مقاومت می گفتیم اکثر این نظرات را بد بینانه ، دور از واقعیت و یا نظرات عده ای از روشنفکران قشری تلقی می کردند . چون واقعیت حاکم در آنوقت طوری بود که ظاهراً به نظر می رسید جهاد و مقاومت بدون این تنظیم ها یعنی هیچ ، در حالی که در نظریات فوق کاملاً عکس آن فکر می شود . یعنی اینکه مقاومت ملی نتیجه مند کاملاً دور از زمامداری تنظیم ها ممکن است . و اینک بعد از بیش از یکدهه همان نتیجه حاصل گردید که در آغاز در نظریات و تحلیل های خرد مندانۀ شهید " رهبر " به وضوح انعکاس یافته است . و چقدر حقیقی و درست است این حرف او که : " . . . هر آنکه بر شمشیر ظلم بوسه زند و در خدمت جباران و گردنکشان قرار گیرد ، خواه نا خواه ، به وطن فروشی و خود فروشی تن در میدهد و عکس آن هم کاملاً درست است . . . " و از جانب دیگر در آنزمان ، یعنی زمانی که مجموعه آن تنظیم ها در تکبر فرعونی خود بسر می بردند و بنا به شرایطی خاص که ذکرش رفت از شرایط خوب ملی نیز بهره مند بودند و اگر مگسی هم خلاف آنها پر می زد آنها به توپ می بستند و ترور و وحشت خفقان اوری بر علیه مخالفین خود در جنبش مقاومت مستولی ساخته بودند و هر صدای مخالفی را به تکفیر می بستند ، به یقین که در آنگونه اوضاع و شرایط نه تنها اینکه طرح و تطبیق برنامه هایی بر اساس آن نظریات نهایتاً دشوار بود بلکه حتی گفتن و به زبان آوردن آن نیز حوصله و جرئت بیش از حد می طلبید ، اما در همان حال شهید " رهبر " بسیار جدی توصیه می کرد که " . . . دشواری کاری معنی این را نمی دهد که ما از شیوه صحیح حل مسایل انقلاب سر باز زنیم . . . اگر ما در امور انقلاب به مسایل حیاتی آن با لامبالاتی بنگریم و در توجیه وضع موجود برائیم و همه چیز را به حساب شرایط و اوضاع بگذاریم و لحظه گذرای کنونی انقلاب محک سیاست ها و روش های ما باشد در آنصورت پیش روی واقعیت فاسد کنونی به سجده افتیده ایم و نتوانسته ایم وظیفه خود را در انقلاب کشور خود انجام دهیم ."

از جانب دیگر عدم درک همه جانبه روند یا پدیده ای ، عدم بررسی علل و عوامل و ریشه های آن ، اشکال آن و نا توانی در یافتن راه حل های مشخص عملی و سودمند و دیر پا ، ما را به موجوداتی مبدل می کند که دهن تب آلود ما به هذیان گویی و نفرین اکتفا می کند . " به یقین که این توصیه " رهبر " نه تنها در همانوقت و نه تنها همین اکنون بلکه برای آینده به عنوان یک رهنمود علمی برای آنهایی که ادعای انقلاب و انقلابیگری دارند سخت آموزنده و رهگشا است ."

و اما سیاست ها و عملکرد های نیرو های ارتجاعی و عقب گرا در جنبش مقاومت به زودی نتایج مضر و نا مطلوب خود را به نمایش گذاشت و دیگر برای هر کسی قابل رویت گردید . معضلات و پیچیدگی های بیار آمده ازین سیاست ها تا بدانجا امتداد یافت که سرنوشت و آینده مقاومت به حل آنها

گره خورد و حل آن نیز چنان روز تا روز مغلق گردید که حتی اکنون بعد از چندین سال عمر آن هم نمی توان به حل زود رس آن امید بست. چنانکه در این بابت شهید " رهبر" در همان سال ها می گفت:

" اکنون اختلاف میان نیرو های مقاومت " اختلاف تنظیمی" به آنچنان حدی رسیده است که کمتر می توانیم در سرزمین واقعیت از تضاد عمده با روس اشغالگر صحبت نماییم و شگاف میان نیرو های مقاومت روز تا روز بیشتر می گردد. و بد تر از همه اینکه گردانندگان این تفرقه و کشتار با وقاحت بی مانندی از وحدت مجاهدین صحبت می کنند. این سیاست دو رویانه ازین جهت در خدمت روس اشغالگر است که هم مردم ما و هم مردم جهان را اغفال می کند و در تاریکی این اغفال جنبش مقاومت ما سخت ترین ضربات را متحمل می شود.

حل تناقضات میان مردم چه آنهایی که بطور تاریخی برای مردم ما از گذشته به ارث رسیده و چه آنهایی که به علت برنامه های سیاسی خود خواهانه و انحصار طلبانه بر مردم ما تحمیل شده است ، یکی از بغرنج ترین مسایل انقلاب ماست. و اکنون سرنوشت کل انقلاب به حل درست آن منوط گردیده است."

" سیاست دو رویانه" که مثالی از آن در بالا ذکر شده است ، آن سیاستی است که مجموعه این تنظیم ها در تمام برنامه ها و کردار های خود پیاده کرده اند ، چه آنها هر کدام اوضاع را باید بر حسب میل و منفعت بادران تمویل کننده خود انعکاس می دادند تا جبره بیشتری دریافت بدارند و از جانب دیگر هر کدام نقش خود را در امور جهاد مهمتر و عمده تر از همه دیگران باید جلوه میداد تا حمایت بیشتر اربابان نصیب او گردد. نتیجتاً این سیاست های دو رویانه آنها حتی اربابان شان را در یک سراب فریبنده فرو برد و در مورد جنبش مقاومت به محاسبات وارونه ای رسیدند و آنگاهی که سیاست های مطرحه شان در عمل به جایی نرسید ، دانستند که نوکران جاهلی را برگزیده اند. پس واضح است که وقتی این سیاست ها حتی برای خود شان هم چیزی به بار نیاورد یقیناً که چند چندان آن ضرباتی بر روند طبیعی جنبش مقاومت وارد کرده است که تلافی ناپذیر است. و از همان آوان حاکمیت این نیرو ها بر جنبش ، به خوبی آشکار بود که " . . . تا فقر نامه تاریخی ارتجاع آشکارا نشود جنبش (مقاومت) از تضاد های درونی خود رنج می برد و روز تا روز شگاف های عمیق تری بر می دارد و جنبش مورد سوء استفاده های گوناگون ملی و بین المللی قرار می گیرد." اما سرانجام همانطوری که شهید " رهبر" گفته است: " علی الرغم اینکه نیروهای ارتجاعی و تاریخ زده در ورای شعار مبارزه علیه استعمارگر روس توانسته اند عده ای از نیروهای توده ای را به دنبال خود بکشانند و شبکه روابط منطقه و بین المللی خود را بر پایه سروری آینده گسترده اند ، ولی جریان پوسیدگی و فساد این نیرو ها به عنوان یک فرآیند اجتناب ناپذیر تاریخی در حرکت است که هیچکس نمی تواند از آن جلو بگیرد."

ولی اینک بعد از دیری " فقر نامه تاریخی" آنها به وضوح هویدا گشته است و پوسیدگی و فساد شان نیز در حال تکمیل شدن است. و اما سال ها رنج و مبارزه بی دریغانه ضرورت است تا گندیدگی ناشی از اعمال و کردار آنها را از پیکر جامعه و کشور زخم خورده ما دور کرد و سیمای جامعه و میهن را از تعفنات آفریده آنها سترد.

شهید " رهبر" در مقابل سیاست ها و طرح های نابخردانه و وابسته ساز نیروهای عقب گرا ، با فهم علمی ای که از دینامیسم جنبش مقاومت در ارتباط با شناخت نسبتاً عمیق از مناسبات اقتصادی - اجتماعی کشور و آگاهی از اوضاع جهانی داشت ، طرح ها و برنامه های مشخص خود را به جنبش مقاومت ملی از همان آغاز و پیوسته ارائه کرده است. او با ارائه این شناخت که " . . . در جامعه استعماری هم تعارضات اجتماعی موجود موقتاً به فتور می گرایند و هم در مقابل استعمار بسیج میشوند ، ولی یافتن قاسم مشترک که حرکت تمام نیرو های اجتماعی یک ملت را در مدت درازی روی یک خط واحد تضمین نماید ، نه تنها به رشد سیاسی کتله های " نخبه" نیازمند است ، بلکه رشد سیاسی مجموع جامعه نیز تأثیرات ژرف و اساسی در ایجاد همچو جبهه گسترده و وسیع ضد استعماری دارد. علاوه بر اینکه در یک ستیز ضد استعماری گروه های مختلف اجتماعی در داخل

یک ملت علیه استعمار قیام می کنند ، که هرکدام خاستگاه فکری جداگانه و برنامه سیاسی مختلف و راه و روش های علمی متفاوت از همدیگر را داراست. و در همچو حالت یک مبارزه نه تنها بصورت افقی و در مقابل استعمارگر به پیش می رود بلکه همزمان با آن مبارزه ای دیگر به شکل عمودی در داخل خود جامعه نیز رشد می کند. و این مبارزه چند جانبه خواه نا خواه در کشمکش خود شرایط ایجاد یک جبهه گسترده را ضعیف کرده و در مقابل امکان مانور دشمن را در میان نیروهای مقاومت تزئید می بخشد."

بنا برین او نسبت به هریک از جوانب و مسائل متعدد مربوط به جنبش مقاومت طرح مشخص خود را که متکی بر اساسات علمی و دارنده دور نمای روشن است ارائه داده است. چنانچه مقاومت را در بُعد نظامی یا جنگ ، بسیار به دقت مورد ارزیابی قرار داده و معتقد بود که تنها جنگ به مفهوم نظامی آن نمی تواند منجر به آزادی وطن و هموطن گردد. زیرا از نظر او " . . . عملیات نظامی اگر با اهداف روشن سیاسی ، اقتصاد جنگی متکی بر خود ، فرهنگ بسیج کننده و آگاهی دهنده توده ها و بالآخره روابط بین المللی شرافتمندانه ، همراه با همبستگی فعال بدون قید و شرط توأم نباشد ، به یقین ثمره ای جز ضیاع خون های ریخته شده ندارد و شاید هم ثمر این خون ها در دامن دشمنان نقاب پوش مردم بیفتد.

به این جهت طرح یک استراتژی جامع الاطرافی که بتواند مجاهدات مردم را از حالت احساس و شور و شوق میهن دوستانه تا سطح یک حرکت هدفمند سیاسی - اجتماعی ارتقا دهد که برای آزادی انسان از قید و بند ظلم ، تعدی ، عقبگرایی و عقب ماندگی می رزمند ، نیازی ضروری و اجتناب ناپذیر است." بنا برین اساساً او جنگ را همزمان در یک مفهوم سیاسی و نظامی بهم پیوسته و جدائی ناپذیر مطالعه می کند و انفصال مفهوم نظامی جنگ را از مفهوم سیاسی آن خطرناک و زور آزمایی بیهوده می داند. چنانچه در جای دیگر تأکید می ورزد که : " . . . هر قدر این جنگ طولانی شود به همان اندازه تأثیر عامل نظامی به محدودیت های بیشتری مواجه می گردد و عوامل سیاسی ، اقتصادی ، روانی ، اجتماعی و بین المللی کار آئی بیشتری کسب می کند. . . " اما متأسفانه که به این جوانب لازمه و مکمل جنگ هیچگاهی توجهی نشد. چنانچه چند سال بعد این کمبود را شهید " رهبر" اینگونه به انتقاد می گیرد:

" اکنون که هشت سال از جنگ مقاومت کنونی ما می گذرد هنوز هم جنگ ما ، عمدتاً جنگ ایله جار است که بر ان انارشیزم قوماندان های محلی تسلط دارد و رهبری سازمان های آنها فقط در ساحه اکمالات تخنیکی محصور است. کار سیاسی ساختن توده ها برای یک هدف واحد یا هیچ نیست یا فقط در محدوده عوام فریبی هستریک مذهبی باقی مانده است. و به اوضاع واقعی سیاسی و اهداف امپریالیسم روسی هیچگونه توجهی صورت نمی گیرد. در تمام مناطقی که در تحت تسلط نیرو های مجاهد قرار دارد آشفستگی اقتصادی و اجتماعی بی نهایت حکم فرماست."

واقعاً هم که نتایج این شیوه کار خیلی بد و تأسف انگیز بود. چنانکه جنگ به مفهوم نظامی آن با خروج قوای اشغالگر وقتی فروکش نمود ، آنگاه دیگر لحظاتی فرا رسید که نتایج سیاسی این شکست ارتش اشغالگر بدست آید- نتایج سیاسی یکدهه مقاومت مسلحانه سلحشوران و قربانی چندین ده هزار نفر و ویرانی های سرسام آور - ولی چون جنگ از مضمون سیاسی آن تهی گردیده بود در حقیقت نتایج سیاسی آن هم به نفع روس و مزدورانش تمام شد و این دیگر خیلی غم انگیز بود.

به هر حال او که جنگ مقاومت را یک جنگ دراز مدت می دانست و از متن آن تغییرات گوناگونی را در جامعه پیش بینی می نمود با برخورد آگانه خود خواستار آن بود که از آغاز باید نسبت به این تغییرات و کلاً نتایج مرحله ای و دراز مدت جنگ آمادگی داشت تا هر تغییر و هر نتیجه در موقعیت و جای مناسب خود قرار گیرد و هر کدام باز به نوبه نقشی در همان هدف کلی و اساسی جنگ ایفا نمایند. او می گوید:

" جنگ دراز مدت نظم اقتصادی - اجتماعی و مناسبات حاکم بر جامعه قبل از جنگ را فرو می ریزد و نظمی دیگر بر پا می سازد که یا به صورت خود بخودی بر ویرانه های جنگ بروز می نماید و یا به صورت آگاهانه تنظیم میشود. هر قدر این نظم نو به طور آگاهانه و توسط نیروهای انقلابی

بوجود آید ، تطبیق گردد و در میان مردم جای خود را باز نماید تا همان حد از تعقیدات جانبی آن کاسته می گردد و مجال سوء استفاده دشمن از ورای آن ناممکن خواهد بود و هر قدر این مسئله بر پایه حرکت خود بخودی جامعه استوار باشد تا همان اندازه می تواند موجب تعقیدات متعدد در مناسبات میان مردم گردد."

چنانچه از ارزیابی ها و تحلیل های او از جنگ دانسته میشود که او اهمیت جنگ را بر اساس نتایج سیاسی قابل پیش بینی آن می دانست و در غیر آن جنگ را در حد یک واقعه یا پدیده ویرانگر می دید. بناءً او بر سیاسی ساختن و هدفمند نمودن جنگ تأکید فراوان داشت. و بنا بر همین بود که او " سیاسی ساختن به مفهوم بردن آگاهی ملی و آگاهی اجتماعی در میان مجاهدان راه آزادی و ارتقای جنگ از حالت ایله جار به طرف جنگ هدفمند و آگاهانه " را راه امید داشتن " به یک صلح شرافتمندانه ، عادلانه ، واقعی و دوامدار " می دانست. همانطوری که از سخنان او استنباط میشود که آگاهی ملی و اشاعه و ترویج آن در میان آنهاست که جنگ را به پیش می برند ، شرط اول سیاسی کردن و هدفمند کردن جنگ است و او معتقد بود و همیشه تشریح می کرد که مقاومت مردم علیه تجاوز بر پایه آگاهی ملی مردم به وجود آمد و قوام یافت و در تعریف مفهوم آگاهی ملی گفته است که : " مقصود از آگاهی ملی درینجا بطور عام ، اعتقاد به خود ، تاریخ خود و آن ارزش های مادی و معنوی است که یک کتله انسانی - به عنوان کشوری یا ملتی - در درازنای زمان آنرا به وجود آورده و پاسداری کرده و بر پایه و در چارچوب آن ، پیشرفت آتی خود را ممکن و موثر می داند." بدون شک ازین تعریف نتیجه میشود که آگاهی ملی در حقیقت شاخص وجود و حضور یک کشور و ملتی در میان سایر کشور ها و ملل جهان است. و لذا هر آگاهی که آگاهی ملی تخیل و مغشوش و مخدوش گردد ، میتوان گفت که هویت ملتی در حال نفی شدن یا محو شدن است و ما همه شاهدیم که در خلال چند سال گذشته به علاوه برنامه های استعماری روس برای تخریب و بی ارزش کردن تاریخ و ارزش های مادی و معنوی جامعه بوده ، چگونه سایر قدرت های خارجی و ذینفع در قضیه افغانستان برای تخریب و تخیل ارزش های وطنی ما از هیچ اقدامی دریغ نورزیدند.

مسئله وحدت در جنبش مقاومت یکی از جمله مسائلی است که بیشترین بحث ها ، اختلاف نظر ها در باره آن و جنجال های گوناگونی را در نظر و عمل در خلال عمر چندین ساله مقاومت به خود اختصاص داده است. هر نیروی سیاسی جهادی و مقاومت ، هر شخصیت سیاسی افغانستان بالآخره هر آنکس و نیرویی که به نحوی در جنبش مقاومت دخالتی و سهمی داشت ، از وحدت سخن گفته و آنرا به شکلی ، ضروری و لازمی دانسته است. تنظیم ها هم که مجموعاً در عمل نه اینکه تنها نتوانستند حد اقل مناسبات وحدت طلبانه را - آنها فقط در میان هم قماشان خود - به وجود بیاورند ، بلکه وحدت در میان مردم را هم با سیاست های تفرقه افکنانه خویش درهم شکستند. ولی شهید " رهبر " در مورد وحدت ملی طرح های دقیق علمی خود را ارائه کرده است ، که طرح های مدون آن موجود است. اما مختصراً اینکه او نه تنها اینکه وحدت را ضروری میدانست بلکه آنرا عامل پیروزی جنبش مقاومت حساب می کرد و قطعاً باور داشت که بدون تأمین وحدت ملی جنبش مقاومت هرگز به پیروزی نهایی خود نمیتواند برسد. تعریفی که او از مفهوم وحدت به دست می دهد و آنرا ضرورت حیاتی برای پیروزی مقاومت می داند ، آنرا در عبارات ذیل او میتوان به روشنی یافت:

" چنانچه مسئله وحدت باید به عنوان ضرورت تاریخی مبارزه ضد استعماری پذیرفته شود که از نیازمندی های جلب کمک بین المللی و یا اعترافنامه های بین المللی و غیره به عنوان هدف اساسی وحدت فاصله زیادی دارد. . .

مقصود از وحدت ، دادن اعلامیه های وحدت و حتی یکجا کردن و مدغم کردن دفتر ها در یکدیگر نیست ، بلکه بیشتر به عنوان سلوک هماهنگ اجتماعی نیروهای درگیر نبرد ، در مقابل امپریالیسم روس است. . .

باید همیشه از مقوله وحدت - ترقی به عنوان یک پدیده مرکب لازمی صحبت کنیم. چون یکی بدون دیگری در شرایط ما واقعیت خود را نمی تواند تثبیت کند ولی بر یک نکته در همه احوال باید تأکید

نماییم که سرنوشت مقاومت کنونی مردم ما به مسأله وحدت ملت تعلق می گیرد. وحدت ملت ما شب فردای آزادی کشور و یگانه راه رسیدن به صلحی دوامدار، واقعی، شرافتمندانه و عادلانه است." در حالی که او صلح واقعی و دوامدار را در نتیجه وحدت ملی در جنگ مقاومت جستجو می کند، ولی آنچه در جنبش مقاومت جاری بود، چیزی غیر از مسیر طبیعی و روند تکامل یک جنگ آزادیبخش ملی بود، و آن اتکال به موهوماتی که نمیشد نتیجه ای جز ایجاد بدبختی بیشتر برای مردم و میهن انتظار داشت. چنانچه او می گوید:

" جنگ و صلح دو پدیده به هم پیوسته و چند گونه اند و هر کدام پایه موقعیت ها و منافع گردانندگان آن از هم جدا می شوند. در کشور ما چهره های خاک نشسته و مومیایی شده برای اینکه نقشی برای خود دست و پا کنند سر بر آستان قدرت های بزرگ می گذارند تا از خون یغما نصیبی بدانها نیز برسد. نیروهای جنگنده یا بهتر است بگوئیم مامورین لوژستیک مجاهد نیز هوای " امارت" در سر، بر قالیچه های سلیمانی سوار، گاهی سر از قصر سپید می کشند و زمانی هم به کعبه " گل" پناه می برند تا از کدام سوراخ دعای شان مستجاب گردد."

با حاکم شدن اینچنین یک وضعی که جنبش مقاومت دلیرانه مردم ما را در نتیجه غلبه سیاست های دیکته شده از خارج بر آن به کجراهه ها و مسیر های انحرافی سوق داده است، شهید " رهبر" در پیامد این حالت خطرات خطیری را پیش بینی می کند و نسبت به آن اظهار تشویش می کند، که اگر از همین اکنون - یعنی همان چند سال پیش - برای جلوگیری از آن مقابله آگاهانه صورت نگیرد آن خطر ها لزوماً به سراغ سرنوشت آینده کشور و ملت خواهند آمد، که فاجعه بر فاجعه خواهد بود. او می گوید:

" . . . در آینده ممکن است تحولات و تکامل اوضاع در آن جهاتی حرکت نماید که مسأله تجزیه افغانستان، همانند کوریا، ویتنام، و بالأخره آلمان در دستور روز قرار گیرد. مهمترین مسأله در آمادگی برای این قضیه طرح یک برنامه عملی برای حل مسأله ملیت ها و کوشش در راه حل تضاد های ناشی از بقایای روابط قبیله ای، عشیره ای و سمتی جامعه عقب مانده ماست، که پایه های مادی توطئه های دشمن را می سازد."

او پیش ازین به تقریباً هفت سال این پیش بینی را ارائه داده بود، که ما اکنون نمونه های عینی آنرا، درست در نتیجه همان عواملی که در فوق ذکرش را کرده است، با چشم باز مشاهده می کنیم. در جای دیگر در همین رابطه می نویسد:

" اگر دست توطئه کارگر بیفتد و صلحی غیرعادلانه را بر مردم ما تحمیل نمایند و نگذارند مولود تازه این مسیرت به طور طبیعی به دنیا بیاید در آنصورت باید انتظار خونریزی های شدید تری از نوع لبنان را داشت."

او با درک و شناخت علمی از عوامل و نا رسایی های موجود در جنبش مقاومت خطر لبنانی شدن قضیه افغانستان را بیشتر از دیگر خطرات حس می کرد و برای جلوگیری از وقوع آن حوادث درد انگیز راه حل را فقط در توسل به اصل دموکراسی می دانست. چنانچه می گفت:

" . . . بخصوص اینکه اکنون ملت ما همگی با سلاح های گرم و ثقیل مسلح اند در صورتی که دموکراسی واقعی پایه مناسبات درونی جامعه ما را تشکیل ندهد، کشور ما بطور حتم شکار دست درازی های قدرت های بین المللی و منطقه می گردد. نمونه لبنان کنونی پیش چشم ماست. بدینصورت پذیرش دموکراسی واقعی به عنوان اصل رهنمای زندگی سیاسی و اجتماعی آینده ما، ارتباط عمیقی به آزادی ملی دارد که در صورت تخطی از آن نمی توان صلح عادلانه، شرافتمندانه و دوامداری را در کشور تأمین نمود." و نکته قابل توجه و دقت این است که او توسل به دموکراسی را نیز در مبارزه علیه وابستگی می بیند و می گوید: " بدین سان در مقطع کنونی مبارزه بخاطر آزادی ملی، دموکراسی و پیشرفت سالم اجتماعی همه در محور مبارزه برضد وابستگی در اشکال گوناگون آن گره می خورد."

و سرانجام بطور کلی او دو دور نمای محتمل را پیش بینی می نماید:

" یکی راه پیمایی طولانی پیروزمند ما تا رسیدن بر فراز ویرانه های استعمار - ارتجاع بر بلندای آزادی و آزادگی.
و دیگری زخم خوردن از پشت و خیانتی در خیانت و در نتیجه تحول افغانستان از یک موقعیت مقاومت ضد استعماری به خانه جنگی خانمانسوز نوع لبنانی که در آن همه جهانخواران و حجامان بر خون های ریخته ما شبانه جشن بگیرند."
متأسفانه که اینک بعد از تقریباً هفت سال ازین حرف و پیش بینی او ، از پشت به مردم خنجر زدند و به جای شادمانی مردم در بلندای آزادی ، خانه جنگی خانمانسوز و هستی برانداز را به ارمغان آوردند.

۴/ سازمان پیشتاز و انقلابی:

تعریفی که شهید " رهبر" از سازمان انقلابی بدست می دهد قبل از هر چیز در واقع یک مفهوم پویا ، دینامیک و متحرک از آن استنباط می گردد. او در تعریف سازمان انقلابی و پیشتاز می نویسد:
" مفهوم سازمان پیشتاز اینست که کتله های پیشرو انسانی بر پایه داده های علمی بشر ، برای تحقق راه حل ریشه ای برای آزادی واقعی جامعه و انسان ، در یک نهاد متناسب انقلابی متشکل و ظرفیت و افکار خود را در عمل فعال و خلاق اجتماعی در بوته آزمایش بگذارد."
چنانچه ازین تعریف فهمیده می شود که تشکلی از افراد اگر هم با افکار علمی - اجتماعی پیشرو آراسته باشد و اگر هم ادعای پیشتاز بودن داشته باشد ، ولی اگر در "عمل فعال و خلاق اجتماعی" آنرا در "بوته آزمایش" نگذارد ، نمیتوان گفت که آن یک تشکل پیشتاز است. حتی دیده می شود که درینجا علمی بودن و صلاحیت علمی افکار در حل ریشه ای و انقلابی ، مشروط به نتایج علمی آن گذاشته شده است. این نوع برخورد اساساً یک برخورد انتقادی به اندیشه های بشر است. شاید این برخورد ضمنی در مقابل آنهایی است که اندیشه های رهگشای بشر را ، بخاطر اینکه رهگشا است تقدس داده و به عنوان چیز های مقدس خود را به آن منسوب داشته و بس. و این فقط یک تعلق مذهبی گونه است و بدینصورت در واقع اندیشه های پیشرو را در زندان اذهان خود به زنجیر کشیده اند و عملاً نقش رهگشا و پوینده آنرا نفی کرده اند. ولی شهید " رهبر" در عین زمان موضعگیری و موقعیت فکری - فلسفی سازمان انقلابی را شرط نخستین قدم گذاشتن در مسیرت پیشتازی میداند و روشن می سازد که :

" بناءً اگر سازمان پیشتاز از موقعیت فکری - فلسفی خود انکار ورزد و بخواهد خود را با حلیه افکار عقبگرا و تاریخ زده متجلی سازد و یا به آنچنان لا ادربیتی بیفتد که قدمگاه خود را به عنوان یک سازمان پیشتاز گم کند ، در آنصورت به جای اینکه با چراغی به جنگ سیاهی برویم طشتی از قیر را برچهره خود مالیده ایم و در سیاهی ناپدید شده ایم."

با درنظرداشت این مفهوم هر عاملی که انسان را به از خود بیگانگی بکشاند سازمان پیشتاز با آن به مبارزه بر می خیزد و هیچ سر آشتی و سازش با آنگونه عوامل نمی تواند داشته باشد. و بناءً سازمان پیشتاز با استعمار به عنوان سیستمی از ظلم و تعدی و نافی تاریخ و فرهنگ ملت ها و در یک کلام عامل از خود بیگانگی در تعارض آشتی ناپذیر قرار می گیرد و هیچ نقطه پیوند و هم جهت شدن میان این دو وجود ندارد. چنانچه درین باره شهید " رهبر" می نویسد:

" یک سازمان پیشتاز با سرشت ویژه خود در تناقض آشتی ناپذیر با استعمار قرار دارد. اگر در صفوف پیشتاز راه آزادی ، فتوری هم ایجاد شود و یا نیرو هایی از آن در معبد تسلیم به سجود پردازند ، در آنصورت یا اشتباهی در کار است و یا انحرافی ، نه هماهنگی و همسویی طینت و طبیعت. درینصورت یکی از دو سوی تناقض به طور حتم دیگری را نابود می کند و می بلعد. یا گردان پیشتاز دوباره در موقعیت تاریخی خود قرار می گیرد و به گفته نغز مولوی:

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگاری وصل خویش

و یا اینکه گردان پیشتاز به موقعیت تاریخی خود خیانت می ورزد و رنگ می بازد که درین حال حسابش از جمع شیفتگان راستین راه آزادی جداست."

" اشتباه و انحرافی" که در یک جامعه استعماری یک سازمان پیشتاز دچار آن میشود ، از نظر شهید " رهبر" چیز عجیبی نیست و به گفته او در جامعه استعماری زمینه ها و شرایط درغلندیدن به اشتباهات و انحرافات بسیار افزون است که سازمان پیشتاز در احاطه آن قرار گیرد. او این موضوع را بدینگونه تجزیه می کند:

" یک سازمان پیشتاز و انقلابی با خصلت پیشرونده ، انتقادی و زنجیر گسل خود در تناقض ماهوی با استعمارگر قرار دارد . در متن اوضاع و شرایط مشخص چراغ بدست به جنگ سیاهی می رود.

در متن اوضاعی که تعدادی از نیرو ها از نگاه سرشت خود ، با استعمار همسرشت اند ، برخی دیگر آن از لحاظ تاریخی در سنگر استعمارگر قرار دارند ، سومی بنا بر سیاست های معینی – بگوئیم با حسن نیت – در کام ازدها فرو می رود ، دیگری در پایبندی خونی قومی و محلی خود را در دام استعمارگر می اندازد و . . . سازمان پیشتاز که در میان جامعه و همه این امراض زندگی و مبارزه می کند ، گهگاهی در مقابل جریان نیرومند اجتماع ماحول خود نمی تواند تاب بیاورد و بطور موقت یا دائم ، جزئی و یا کلی با این جریان عقبگرا و تسلیم طلبانه همراه و هم‌نوا می گردد. هیچ سازمان جدی انقلابی نمیتواند ادعا نماید که در آب گل آلود شنا کند و اثراتی از آن برچشم و گوش او باقی نماند. این درست است که حرکت خلاف این جریان اصلی است انقلابی و اجتناب ناپذیر ولیکن تأثیر پذیری یک نیروی انقلابی از اوضاع و احوال محیطی اش نیز علمی و قابل قبول است."

بدینگونه او یک خطری را که بطور واقعی و طبیعی موجود است بازگو می کند. این بازگویی که با تجزیه و تحلیل علمی صورت می گیرد در حقیقت اعلان آمادگی است در مقابل خطری که حتی ممکن پنهان و دور از دید و حس ما در میان ما راه باز کند. بنا برین اعلان خطر ما را در موقعیتی از خود آگاهی قرار می دهد که اگر هم خطر بطور پنهانی در ما نفوذ کند ، آمادگی مقابله با آن از قبل وجود داشته باشد. و بناءً در شرایطی که خطرات و موانعی برای حرکت ، راه جویی ، راه یابی و پیشرفت نیروی پیشتاز در جامعه به وفرت و جدیت سدکننده خود می رسد ، مفهوم سازمان پیشتاز حقیقت خود را در راهگشایی و پیشروی تثبیت می کند و آن وقت است که جدیت و پختگی اش و یا عدم آن آشکارا می شود. شهید" رهبر" در آنگونه شرایط دو انحرافی را که اکثراً نیروهای انقلابی بدان دچار می شوند چنین نشانه گیری می نماید:

" گاهی که مسیر پیشرونده تاریخ به موانع بر می خورد ، واکنش نیروهای انقلابی بدان گونه گونه است. بعضاً " تئوری بقا" – که در بدترین و منفورترین شکل خود به بقای فردی ارتقاء می نماید – جای مبارزه را می گیرد. و زمانی نیز قهرمانی و بی باکی به جای سازماندهی انقلابی نیروهای موجود ؛ میخواهد خلاء سیاسی را پر کند و با جوشش و فوران خود می کوشد از موانع و معضلات عبور نماید.

چگونگی برخورد به این دو نوع دوری گزینی از قانونمندی عینی تکامل اجتماعی می تواند نشانه و دلیل جدیت و پختگی و یا عکس آن در میان نیروهای انقلابی باشد."

یکی از تفاوت های اساسی ای که بین یک نیروی پیشتاز سیاسی و سایر نیروهای سیاسی مخصوصاً نیروهای عقب گرا وجود دارد در مسأله دستیابی به قدرت و حاکمیت است. در حالی که همه آن نیرو ها هدف شان رسیدن به قدرت و حاکمیت است و در مرحله ای از کار و مبارزه خود حتی دیوانه وار به قیمت آفرینش بد بختی و بیچارگی برای مردم در غصب حاکمیت می کوشند . سازمان انقلابی اصولاً باید پای نفی حاکمیت بشنابد و دست یافتنش به قدرت سیاسی نه به عنوان هدف بلکه منحصیث وسیله ای در نفی حاکمیت شود و خلاف این ، نفی کردن نقش پیشتازی خویش است. و نفی حاکمیت همانا مساعد کردن شرایط و زمینه برای خود آگاهی یافتن انسان در ساختن تاریخ شان است. اگر حاکمیت سیاسی نیروی پیشتاز نتواند این شرایط را بوجود آورد ، راهی در انحراف می پیماید و نتیجه ای جز سقوط و رسوایی نخواهد داشت. این تجربه به اثبات رسیده ای تاریخ است که اخیراً ما خود در قرن خویش نمونه های تازه آنرا شاهد بوده ایم. غیابت و یا عدم حضور کتله بزرگ و وسیع مردمی

از صحنه سیاسی و حرکت همه تغییرات تصامیم از بالا یا تصامیم رهبران سیاسی - هرچند اگر رهبران انقلابی و پیشتاز هم باشند - جز اینکه منجر به نتایج اسفناک دیگری گردد ، چیز دیگری ببار نخواهد آورد. و این نتیجه ، دور کردن انسان را از موقعیتش در ساختن تاریخ و تمدنش بدست خودش است. شهید " رهبر " موضوع قدرت و حاکمیت سازمان انقلابی را چنین بررسی کرده است:

" . . . یک سازمان پیشتاز صرفاً نه برای قدرت و حاکمیت بلکه اساساً برای دگرگونی های فرا گیر و بنیادی می ستیزد. مبارزه برای رسیدن به قدرت و حاکمیت فقط تا آن حدی می تواند مشروع و موجه باشد که راه را برای - خود آگاهی انسانی - به مفهوم ساختن آگاهانه تاریخ باز نماید ، تاریخی که دیگر در آن استعمار نتواند ملت های گستره را به نام اشاعه " تمدن " ، " پیشرفت " ، " سوسیالیسم " و غیره از تپ و تلاش خود این انسان ها برای رسیدن به تمدن و پیشرفت واقعی برای بدست آوردن رفاه اجتماعی در چارچوب ارزش های مادی و معنوی جامعه خود باز دارد."

چنانچه در خلال یک و نیم دهه گذشته بنام آوردن تمدن و ترقی دادن کشور و جامعه ما نه تنها اینکه اثری از تمدن و گاهی از ترقی عاید نشد بلکه آنچه از تمدن داشتیم به ویرانی کشیده شد و راه های ترقی را هم برای سال های سال در برابر مردم ما کور و نا پیدا کردند.

از دیگر مشخصات سازمان پیشتاز ، موقعیت بیرونی اش با همان موضعگیری اش در برابر قدرت ها و کشور های متعدد جهان و سیاست ها و دپلوماسی های بین المللی است یا به عبارت دیگر دوری گزینی از وابستگی است. زیرا " . . . این سازمان چنانچه در مناسبات درون مرزی خود از آزادی وطن و هموطن دفاع می کند در مناسبات بیرون مرزی خود نمی تواند سرنوشت خود را در گرو آن نیرو هایی بگذارد که یا آزادی ملت ها را لگد مال می کنند و یا انسان های آزاده هموطن خود را در غل و زنجیر دارند."

در باره اشکال متعدد کار یک سازمان پیشتاز در دوره جنگ ضد استعماری و یا سایر مبارزات انواع مبارزات طبقاتی ، او بحث ها و رهنمود های مفیدی ارائه کرده است ، که هرکدام به جایش ارزش روشنگرانه و اهمیت هدایتگرانه خود را داراست. از جمله در مورد کار نفوذی - تجزیه ای در بین دشمن که در جریان جنگ ضد استعماری روسی در میان مجموعه نیروهای سیاسی ما رواج یافت و نتایج خوب و بد خود را بجا گذاشت او می گوید:

" کار نفوذی - تجزیه ای در میان دشمن در صورتی که مبانی اعتقادی - سیاسی روشن و ضوابط تشکیلاتی دقیق یکجانبه آنرا همراهی نکند ، ممکن است در تحت شرایط معینی به ضد خود مبدل شود. میکانیزم این کار در آغاز با نفوذ یک عامل انقلابی در میان دشمن آغاز می یابد ، بنا بر نبود یا کمبود تربیت اعتقادی - سیاسی و نبودن ضوابطی که فرد را در تمام ادا و اطوارش زیر نظر و تجدید تربیت قرار دهد و بالاخره او را عامل دو طرف و سرانجام به عامل سرسپرده دشمن مبدل می سازد که درینصورت خونبارترین ضربات را بر پیکر نیروهای انقلابی و سازمان پیشتازش می تواند بزند."

شهید " رهبر " با جدیت فوق العاده ای اعتقاد داشت که مبارزه در یک جامعه عقب مانده برای یک سازمان پیشتاز کار بیحد دشوار و پُر از مُشقت های فراوان و گوناگون است. و بنابراین راهیان این طریقت بایست با ایمان خلل ناپذیر و محکم و دور از یأس و نا امیدي بزرگترین عامل عقب گشت و شکست شان است و آنرا عامل سرفرود آوردن در برابر واقعیت های فاسد و نا سالم میدانست. او اشکال مختلفی از بروز نا امیدي در میان نیرو های انقلابی را پیش بینی می نماید و هرکدام را به بررسی می گیرد. درجایی می گوید:

" راه دیگر تسلیم- نا امیدي از انقلاب و دور نمای آنست. بر پایه آن ایجاد بدبینی در مورد این یا آن فرد ، گروه و غیره ، دامن زدن اتهامات بی پایه ای که فقط می تواند ظرفیت های انقلابی را در فضای گند آلود بی باوری بیاندازد و ایجاد اغتشاش فکری ، که خمیر مایه همه آنها اینست " نمیشه !"

ما در جریان کار و مبارزات خویش و دیگران بار ها مشاهده کرده ایم که چگونه گهگاهی " نمیشه " به یک شعار جان سختی مبدل می گردد که در مقابل هر عمل ، حرکت ، ابتکار و اقدام قد بر می افرازد و نیروی فراوان فکری را از مسیر زندگی و خلاقیت انقلابی آن دور می کند و در یک کانال

تخریبی و فرساینده آنرا به جریان می اندازد. به هر حال " همیشه " که نمونه ای از ناامیدی هاست همیشه نتیجه ای جز ضیاع وقت و نیرو نداشته است. و بنا برین شهید " رهبر " یأس و ناامیدی را مایه تسلیم طلبی میداند و می گوید:

" . . . یأس به مثابه مادر سلسله ای از افکار ، روش ها ، کنش ها میتواند بدترین نوع سجود و تسلیم را با خود بیاورد. این نوع تسلیم با وقاحت بی نظیری گویا علیه تسلیم طلبی و سجود می رزمند. ولی مایه درونی آن ایستن به تحلیل بردن شخصیت انقلابی و تبدیل آن به عناصری خود مرکزبین ، پرعقد و بدبینی است که راهی جز انحلال و تسلیم ندارند. " و می بینیم که چون شهید " رهبر " به زیان های ناشی از آن علماً آگاهی داشت پیوسته ما را به دوری گزینی از آن توصیه کرده است. و خود او نیز حقا که مرد امید وار زمانه ما بود و امیدی که او بدان دل می بست ، هرگز امیدی واهی و یا امیدی تقدیرگرایانه نبود بلکه امید های او همیشه متکی و مبتنی برتحلیل های علمی و آگاهی انقلابی اش بوده است. و لذا واقعیت های ناگواری که در حال فرا رسیدن بود او از قبل به آن آمادگی داشت و چون آنها را دائم الحیات و جاودانی و پایا نمی دانست ، لذا در مقابل آنها اراده اش هرگز خلل و سستی نمی پذیرفت بلکه به جستجوی یافتن راه های مقابله و مبارزه به آنها نیروی خود را بکار می بست. چنانچه او با دقت علمی میان " شکست های مقطعی " و " پیروزی نهایی " تفکیک قایل است و توصیه می نماید که نباید این دو بهم خلط شود. و یا اینکه بعضاً در آغاز مبارزه صرفاً به عادلانه بودن یک مبارزه دل می بندند و پیروزی را محتوم میدانند ولی شکست های احتمالی مقطعی ، آنها را به ناامیدی و انقیاد سوق می دهد. در حالیکه شهید " رهبر " می نویسد:

" علی الرغم اینکه یک امر عادلانه از پشتیبانی اکثریت مردم - چه در سطح ملی و یا بین المللی - برخوردار است و با وجود اینکه یک مبارزه عادلانه ، توده های ملیونی مردم را الهام بخشیده و در راه مبارزه و پیشرفت بسیج می کند ، ولی عادلانه بودن بالذات خود و به تنهایی سند موفقیت مبارزه نیست. در صورتیکه ما خواهان پیروزی یک جنگ عادلانه (و یا مبارزه عادلانه) باشیم ، باید تمام وسایل و ابزار پیروزی آنرا آماده سازیم ، در غیر آن به فاتالیسم بی پایه و پندارگرایانه می افتیم که نتیجه ای جز شکست ندارد.

ولی عادلانه بودن یک مبارزه (و یک جنگ به طور خاص) که بطور کلی با تکامل تاریخی هماهنگ حرکت می کند ، در تحلیل نهایی و در نتیجه کلی می تواند موثر باشد ، نه در نتایج مرحله ای و مقطعی. به مفهوم اینکه اگر امروز مبارزه عادلانه ای شکست می خورد ، چون نیروی اجتماعی - تاریخی با ابزار ، وسایل و راه های موفقیت آن هنوز به پختگی و قوام خود نرسیده است ، در فردا ها که تکامل اوضاع آن نیرو ، ابزار و وسایل لازمه را در دسترس توده ها قرار میدهد این مبارزه به پیروزی می رسد.

بنابراین نباید امکان شکست های مقطعی و مرحله ای را با ایمان تخطی ناپذیر به پیروزی نهایی بهم خلط کرد. عدم فهم این وحدت - ناهمگونی و ارتباط میان این دو ، یا ما را به انقیاد و میدارد و یا به لافزنی بی پایه و تقدیر گرایانه ؛ که هیچکدام آن با منطق علمی سازگاری ندارد.

شهید " رهبر " از همان آغاز ، پیروزی جنبش مقاومت ملی را در رابطه با جهت ترقی جویانه آن و نقش نیرو های ترقیخواه و پیشرو در رهبری آن پیش بینی می کرد. و تضعیف ، محدود شدن و یا نفی نقش نیرو های مترقی در مقاومت ملی را عامل کجروی و انحراف مقاومت و یا نهایتاً عدم نایل شدن به نتیجه مقاومت ملی - آزادی ملی - میدانست. او تأکید می ورزید که این فقط و فقط نیروی مترقی و سازمان پیشتاز آن است که می تواند جنگ مقاومت ملی را در تمام ابعاد آن رهبری کند و آنرا تا سرمنزل مقصود یعنی دستیابی به آزادی ملی به پیش براند. او در واقع ترقی خواهی را خصوصیت طبیعی و ذاتی هر جنبش مقاومت ملی و آزادیخواه می دانست و اساساً معتقد بود که خود مقاومت ملی نمونه ای از ترقی خواهی است. و از جانب دیگر از تلاش ها و توطئه های گوناگون نیرو های عقب گرا و ضد ترقی و نفی مشخصات ذاتی مقاومت ملی توسط آنها ارزیابی و تحلیل های خاص خود را داشت. او در باره این موضوع می گوید:

" در شرایط ویژه کشور ما که نیروهای انقلابی و سازمان پیشتاز آن از چندین جهت مورد تهاجم قرار گرفته است ، هم استعمار روس و هم ارتجاع هار و بر آشفته ، هم در داخل و هم در ورای مرز های افغانستان و هم در سطح بین المللی در پی نابودی و ریشه کن کردن این تناور درخت تاریخ اند . ما می بینیم که انقلاب آزادیبخش ما روز تا روز به بیگانگی از خود و به مشکلات و بن بست های متعددی رسیده است. ارتجاع و پشتیبانان بین المللی آن از اظهار این حقیقت ترس دارند که بن بست موجود در جنبش مقاومت ناشی از آن خلاء تضعیفی است که آنها می خواهند با طرد و نفی نیروهای انقلابی و سازمان پیشتاز آن از دامن جنبش آنرا به وجود آورند و این تلاش خمیرمایه تمام شکست ها و بن بست های دیگر آنهاست. آنها فکر می کنند که با نابودی فلان و بهمان جبهه جنگی نیروی انقلابی می توانند گرایش مترقی را از جامعه بزدایند و یا فکر می کنند در صورتی که از لحاظ مادی-تخنیکی ، و سیاسی - اداری ساحه را برانقلابیون تنگ سازیم در آنصورت می توانیم راه را برای ارتجاع باز کنیم.

یک روند تاریخی زا یا و پُر از تپش و تحرک را نمی توان با اسلحه نابود کرد و نه هم با محاصره و سرکوب به شیوه های مختلف . این گرایش از عینیت این جامعه برخاسته و تا رسیدن به آرزو های بزرگ این ملت وجود خواهد داشت."

او تسلط نیافتن رهبری انقلابی در جنبش مقاومت ملی و سرانجام فقدان این رهبری در مقاومت را مانند آن عده روشن فکرانی که از دور دستی بر آتش دارند تنها و تنها نتیجه انحصار گرایی نیرو های عقب گرا نمی دانست ، بلکه با آنکه این عامل را مهم و یا عمده می شمرد ولی عوامل درونی نیرو های انقلابی را نیز از نظر فرو نمی گذاشت و می گفت:

" فقدان رهبری انقلابی در جنگ مقاومت کنونی ما اگر چه از یک جانب نتیجه اشتباهات و انحرافات داعیان این راه پُر مخاطره است که گاهی به شکل دنباله روی از نیرو های تاریخ زده تجلی خود را می یابد و زمانی نیز در (. .) گرای انقلابی نما . ولی آنچه اکثریت نیرو های بالقوه انقلابی جامعه از تجربه اندوزی در میدان مبارزه رویاروی و تصحیح اشتباهات شان از خلال پراتیک داغ و مداوم انقلابی محروم ساخته است ، سیاست خایناة عده انحصارطلب ، تاریخزده و عقبگراست که تیشه بر ریشه ملت ما می زنند. و ازین آتش افروزی جز دشمن اشغالگر نتوانسته و نمی تواند استفاده ببرد."

به راستی هم همانطوری که شهید " رهبر " گفته است ، ترور و اختناق وحشتناکی که در درون جنبش مقاومت نیروهای ارتجاعی بر اساس خصیصه انحصار طلبی خود علیه روشن فکران جامعه به راه انداخته بودند ، دست کمی از وحشت افگنی و کشتار استعمار روسی علیه این قشر نداشت و توانست که یک کتله بزرگی از روشن فکران جامعه ما را که نیروی قابل توجه و براننده جنگ مقاومت ملی بودند به اشکال گوناگون از متن آن بیرون کردند. یا خود دوری گزیدند و یا به دوری وا داشته شدند و یا با توطئه های مختلف در داخل جبهات قتل عام شدند و یا جنگ های بزرگی علیه جبهات شان سازماندهی شد. چنانچه او این دو نوع تروریسم ارتجاعی و تروریسم استعماری را چنین مورد مقایسه و قضاوت قرار میدهد:

" تروریسم ارتجاعی مشخصه خود را در پوشش مذهبی می یابد. ارتجاع - با همه جناح های آن - خود را در لفافه مذهبی پوشانده است تا از احساسات پاک دینی مردم ما برای منافع آزمندانه و جنایتکارانه خود سوء استفاده نماید. ارتجاع تمام نیروهای ملی ، مترقی ، انقلابی و مستقل را با چوب تکفیر می زند. . .

اکنون دیگر این مسأله افشا شده است که احزاب عقبگرا در طی سال های گذشته بیش از هشت هزار تن از جوانان افغانی را در پاکستان سر به نیست کرده اند و اکثریت این جوانان ، دلباختگان بی دریغ آزادی و ترقی اجتماعی و دشمن سرسخت امپریالیسم روس بودند. . .

. . . این ترور ارتجاعی نیمرخ دیگر همان ترور استعماری است که در داخل جبهات نیز به کمک عوامل جاسوسی روس و دولت مزدور به شکل لشکرکشی های مداوم علیه نیروهای مقاومت ، خلع سلاح کردن ها ، کمین کردن و کشتار مخالفین ، زیر فشار قرار دادن و به هدر دادن نیرو های سازمان های دیگر مقاومت و بالآخره تسلیمی هر دو طرف متخاصم به دولت مزدور ، ادامه دارد."

با وجود اینکه نیروهای ارتجاعی اختناق کور و سنگین را در مقاومت علیه روشنفکران مترقی جامعه حاکم ساختند و با اینکه جنگ های ناخواسته ای را در دوران مقاومت بر سازمان ما تحمیل کردند که در نتیجه آن هر دو طرف خسارات تلافی نشدنی را متحمل گردید و با اینکه آنها هر لحظه از هیچ توطئه ای علیه ما دریغ نمی کردند و تمام نیرو و توان خود را در قدم اول برای سرکوب ما گسیل و سازماندهی می کردند و قبل از مقابله فیصله کن با استعمار روس ، به اصطلاح خود شان " برای اسلامی کردن جهاد " تصفیة نیروهای روشنفکری را از درون مقاومت ، مقدم می شمردند و . . . ولی با تمام این حالت پیچیده و مغلق ، شهید " رهبر " هیچگاهی چهره دشمن اصلی را به عنوان دشمن عمده فراموش نمی کرد و نمیخواست که در مقابله علیه انحصار طلبی جنون آمیز نیروهای عقبگرا ، ما تا آن حدی به افراط در غلطیم که دشمن اصلی را فراموش کنیم. درین باره او می گفت:

" در مقابله با تروریسم کور ارتجاع که در شرایط کاملاً بغرنج و حساس کنونی دهن باز کرده است باید نهایت هوشیاری خود را به خرج دهیم تا اولاً تروریسم تحمیل شده از جانب ارتجاع ما را از وظایف بزرگ مبارزه ضد استعماری روس باز ندارد. باید نهایت کوشش را به خرج داد تا تناقضات آشستی ناپذیر ایجاد شده توسط ارتجاع خط سیر کلی مبارزات ضد استعماری نیروهای ملی و انقلابی را خدشه دار نسازد. این مسئله ایست مربوط به استراتژی انقلاب که در تحت هیچ شرایطی نباید آنرا تخطئه کرد و به آن کم بها داد."

بدینگونه دیدیم که شهید " رهبر " در مورد خصوصیات سازمان پیشتاز ، اهمیت سلاح فکری آن ، نقش آن در بیداری توده های مردم و دستیابی به خود آگاهی اجتماعی ، نقش و اهمیت آن در مبارزه ضد استعماری . . . با مسئولیت آگاهانه به تحلیل پرداخته است و از خلال این بحث های خود رهنمود های مشخصی به راهیان این طریقت پرمخاطره بجا گذاشته که ما نمونه کوچک آنرا در اینجا آوردیم. ولی بحث های بسیار مفصل و همه جانبه او مخصوصاً در بحث های درون سازمانی وی می باشد که مطالعه هر کدام اهمیت خاص خود را داراست.

۵/ شکست تجاوز روس و اوضاع ناشی از آن :

" . . . ارتش اشغالگر روسی بعد از یکدهه آدم کشی و عربده جویی (در اواسط فبروری گذشته) (یعنی سال ۱۹۸۹) خاک کشور ما را ترک کرد و بدنبال خود کشوری را در آتش و خون در دست نیروهای متخاصم ملی ، منطقه ای و بین المللی گذاشت ، که هنوز هیچ نشانه ای از صلح و آرامش در آینده دیده نمی شود."

این سخنان شهید " رهبر " فقط چند ماهی بعد از خروج نیروهای متهاجم روس به رشته تحریر درآمده است. آنچه در رابطه با خروج ارتش اشغالگر روس در محافل بین المللی ذیعلاقه و ذیربط مسئله افغانستان ، بیشتر مورد بحث و بررسی قرار گرفت عوامل این رویداد بزرگ بود. اما همانطوریکه شهید " رهبر " عوامل تجاوز روس را با دقت خاص خود تحلیل کرده است که نظریات خاص خودش را نشان میدهد ، در مورد خروج ارتش اشغالگر نیز سلسله ای از عوامل ملی را بطور مجموعی مدنظر گرفته و از میان آن تحلیل و نتیجه گیری خاص خود را ارائه داده است. در بر شمردن این عوامل از طریق منابع مختلف تحقیق و تحلیل آنچه مورد انتقاد شهید " رهبر " است ، یکجانبه نگری آنهاست. یعنی: یکی دو عامل را در نظر گرفتن و بقیه را کم اهمیت یا بی اهمیت جلوه دادن است. به خصوص که در ردیف شمارش و تحلیل ازین عوامل ، عامل مبارزات خونین مردم افغانستان در پرده کتمان ، فراموشی و چشم پوشی قرار می گیرد ، حس انتقاد محققانه شهید " رهبر " را بر می انگیزد. او درین مورد بدینگونه برخورد کرده است:

" چنانچه در مورد انگیزه های شوروی در افغانستان اختلاف نظر فراوان وجود دارد ، پس از عقب نشینی نیرو های اشغالگر نیز در باره انگیزه های آن صحبت های فراوانی صورت گرفته است. برخی آنرا نتیجه مستقیم Perestroika پرسترویکا و Glasnost گلاسنوست دانستند ، برخی دیگر عکس العمل افکار عامه جهانی و برخورد جدی و شدید غرب و کشور های اسلامی را پایه این

عکس العمل می‌دانند ، بعضاً اوضاع داخلی شوروی و کل اوضاع نا بسامان اروپای شرقی را منشاء این تصمیم‌گیری می‌دانند ، ولی آنچه درین میانه در طی کتمان و فراموشی می‌ماند و یا به آن کم بها داده می‌شود مبارزات قهرمانه و استوار مردم دلاور افغانستان است که در طی ده سال تجاوز قربانی بی‌همتایی را در راه حصول آزادی خود متقبل گردیده‌اند.

برای اجتناب از دیدی یکجانبه و سطحی باید تمام عوامل ملی ، منطقه ، بین‌المللی و اوضاع داخل شوروی و اروپای شرقی را در تکامل اوضاع دخیل دانست ، که هرکدام به نوبه خود در این تصمیم‌گیری سهمیم بوده است. اگرچه مبارزات مردم ما و آمادگی آنها برای جانبازی بی‌ریا در راه رهایی سرزمین و ملت از چنگال اجانب نقش محوری و اساسی داشته است ، ولی این نقش فقط میتوانست در رابطه تنگاتنگ با عوامل یاد شده دیگر به نتیجه مطلوب برسد."

او به طور موجز و مختصر عواملی که شکست و عقب‌نشینی ارتش اشغالگر را باعث گردید ، بدینگونه بر می‌شمرد:

" خرابی اوضاع داخلی در شوروی ، فشار بین‌المللی و ناکامی تاکتیک‌های نظامی روسی همراه با عدم موفقیت در به وجود آوردن یک اداره کارآ و موثر از رژیم مزدور ، همگی دست به دست هم دادند تا شوروی عساکر اشغالگر خود را از افغانستان بیرون بکشد."

شهید " رهبر" بر این اعتقاد بود که عقب‌نشینی ارتش اشغالگر به معنی شکست تجاوز روس در افغانستان و پایان این ماجراست ولی دنباله این ماجرای رسوا با ماجراهای دیگری در کشور ما همراه خواهد بود ، چون به گفته او:

" پس از شکست ماجراجویی‌های گستاخانه شوروی در سرزمین دلاوران و خروج نیروهای اشغالگر از آن در اواسط فبروری امسال (یعنی سال ۱۹۸۹) ، تا کنون وقایع و رخدادها آنچنان انباشته و در جهت‌های متناقض حرکت می‌کند که خطر ایجاد گردابی هولناک همانند لبنان در پیش روی ما قرار دارد."

او همانطوریکه تجاوز روس را به کشور ما یکی از حوادث بزرگ جهانی می‌دانست که نقطه عطفی در اوضاع سیاسی جهان به شمار می‌رفت ، همچنان عقب‌نشینی ارتش اشغالگر را بعد از یکدهه از کشور ما واقعه‌ای میدانست که نیز بر اوضاع جهان و کشور‌های ذیدخل تأثیرات چشمگیری خواهد داشت. او این نکته را در این سخنانش بیان می‌کند:

" از جانب دیگر چنانچه تجاوز شوروی به افغانستان عکس‌العمل شدیدی را در میان افکار عامه جهان ، نیروهای سیاسی و دولت‌های منطقه را در سطح بین‌المللی برانگیخت ، شکست تجاوز روس و عقب‌نشینی آن از افغانستان تأثیرات عمیقی بر کل اوضاع جهان و اوضاع شوروی نیز داشته است."

به سخن شهید "رهبر" که " برژنف میخواست کودتا و تجاوز به افغانستان ، خروجی از بن بست و درجاردگی اقتصادی شوروی باشد. ولی پس از اینکه شوروی در طی نه سال جنگ تجاوزی اش در حدود بیست میلیارد دلار هزینه جنگی داشت ، از آن نتوانست طرفی ببندد و اکنون فشار هزینه‌های جنگی اش در افغانستان ، کامبوج و شاخ افریقا بر کرده اقتصاد بیمار شوروی سنگینی می‌کند و خطرات غیر قابل‌تصور برای شوروی و دستگاه حاکمه آن به وجود آورده است.

اروپای شرقی از لهستان تا هنگری ، مجارستان ، بلغاریه ، رومانیه و آلمان شرقی همگی در تب جدائی و استقلال از شوروی می‌سوزند. . . " اما به زودی شعاع این تأثیرات ازین هم فرا تر رفت و تمام ساحت زندگی سیاسی - اجتماعی اتحاد شوروی پهناور را گرفت و حتی یک وجب هم از آن سرزمین پهناور در امان ازین تأثیرات باقی نماند. درست همانطوری که شهید " رهبر" از حوادث کوچک درون جامعه شوروی وقایع توفان خیزی پیش‌بینی می‌کرد ، عبارات زیر نمونه‌برازنده آنست:

" علوتاً شکست تجاوز روس در افغانستان احساسات ملی و آزادیخواهانه را در میان ملت‌های محکوم شوروی دامن زد. در بحبوحه تجاوز روسی ؛ در کیف ، لنینگراد و ماسکو اعلان‌های دیواری توسط اشخاص ناشناس نوشته می‌شد و در آن تجاوز شوروی به افغانستان محکوم می‌گردید.

ولی حالا در لیتوانی عساکر و صاحب منصبانی که نشان قهرمانی در کشتار مردم افغانستان بدست آورده بودند ، به حق آنرا به عنوان سند ننگینی دور می اندازند و از آزادیخواهی افغانها سرمشق برای آزادی خودشان اتخاذ می کنند. . . "

همانطوری که ما همه دیدیم که این سرمشق چنان با سرعت در جامعه شوروی گسترده شد که در حقیقت با یک چشم برهم زدن ملت های تحت ستم شوروی به سوی استقلال سیاسی خود قدم به پیش گذاشتند. تا جاییکه آن " خطرات غیر قابل تصور " که انتظارش می رفت واقعیت خود را با آن وسعتی نشان داد که واقعاً در تصور نمی گنجید و در این حد غیر قابل انتظار بود. و بدینگونه در واقع حلقه شکست اتحاد شوروی در سطح ملی و بین المللی به نقطه تکمیل خود رسید. اما سوالی که هنوز به تفصیل به پاسخ آن پرداخته نشده است ، اینست که آیا بیشترین ثمره و نتیجه این شکست بزرگ را کی نصیب گردید؟ با آنکه در زمان حیات شهید " رهبر " از حلقه شکست هنوز تکمیل نشده بود ، ولی در همان وقت به قسمتی از سوال فوق او پاسخ گفته است ، به این مضمون:

" ولی متأسفانه که شکست امپریالیسم روس به پیروزی واقعی مردم ما نیانجامید . هنوز در افغانستان رژیم دست نشانده روس بر سر اقتدار است و به شکرانه کمک های نظامی شوروی به قتل عام مردم ما مشغول است . به جای حاکمیت مردمی اکنون نمایندگان امپریالیسم امریکا و کشور های بیگانه در افغانستان ، پاکستان و ایران عربده می کشند. خلانی که از خروج نیروهای شوروی در افغانستان به وجود آمده نه توسط مردم افغانستان و نمایندگان راستین آنها بلکه با پیشروی روزافزون امپریالیسم امریکا در منطقه پُر گردیده است."

بر اساس این نظریه از همان وقت معلوم بود که از شکست روس مردم افغانستان نتوانستند به مقصود خود دست یابند ، بلکه با آن شکست فاجعه استعماری دیگری در حال آغاز شدن است که بعد ها نتایج تلخ آنرا ملت ما چشید. اما سازمان های سیاسی مقاومت و بخصوص تنظیم ها که گمان می کردند با خروج ارتش سرخ دیگر آنها بر کرسی قدرت تکیه خواهند زد ، نیز چیزی عاید شان نگردید جز رسوایی بیشتر. درست همان طوری که شهید " رهبر " گفته است:

"مقاومت رسمی و وابسته به امریکا ، نیز که از ابتدا پایه های پیشرفت خود را در میان مردم بر دروغ و گزافه گویی و منطق توکلی کور و بی بنیاد بنا نهاده بود ، پس از خروج نیروهای روسی خواست خلاء سیاسی موجود را با حرکات نمایشی مانند ، ایجاد " شوروی مشورتی " از عده از بی مایه ترین افراد جامعه مهاجرت ، طفیلی های "هفت تنظیم" و اعلان حکومت مسخره " عبوری" مجاهدین پُر نماید ، که اوج تراژیدی آن در شکست بدنام کننده جنگ جلال آباد مانند تف سربالا بر رخسار مبارک گردانندگان بی خرد آن نمایان شد."

و وقتی هم حکومت دست نشانده سقوط کرد و امیران تنظیم ها نتوانستند به شکل مسخره آمیزی به اینطرف مرز عبور کنند ، صفحه دیگری از فجایع غم انگیزی را گشودند که مردم در خون نشسته را در دریایی از خون و بدبختی غرق کردند و آخرین صحنه رسوایی خویش را برای مردم افغانستان و جهانیان به نمایش گذاشتند و بحرانی که با خروج ارتش اشغالگر استعماری بجا مانده بود بیشتر از گذشته عمیق و گسترده شد. بحرانی که در همان وقت شهید " رهبر " تصویری بدینگونه از آن میدهد:

" بحران کنونی افغانستان در واقع بحران زعامت و رهبری واقعی و مردمی خلق آزادیخواه افغانستان است ، که در زیر فشار چند جانبه ، نتوانسته است موقعیت اصلی خود را احراز نماید. این خلاء رهبری نتیجه دست درازی های دو ابر قدرت امپریالیستی و آفریدن زعامت های پوشالی در کابل و پشاور است."

همانطوری که رژیم کودتا در طی چند سال عمر خود کوشش ورزید تا با ادا و اطوار دموکراسی مآبانه از خود چهره انسانی و متمدن به نمایش بگذارد و تا پایان عمر خود نیز موفق نگردید ، در خلال دو سال حکومت مزدوران روس ، در غیاب ارتش روس ، تنظیم های اسلامی وقتی از بکار بستن راه های به اصطلاح اسلامی خود نتوانستند حکومت مشترک و مورد توافق همه شان ، حتی در محیط مهاجرت به وجود آورند ، آنگاه آنها نیز خواستند از ابزار معاصر استفاده نمایند. آنها نیز همانند رژیم کودتا گمان می کردند استفاده از ابزار سیاسی معاصر فقط با استعمال اصطلاح و نام آن ممکن

است و بس. و لذا آنها نیز " در جای پای دولت مزدور پا گذاشتند" و مفاهیم علمی - سیاسی را به باد مسخره گرفتند و در واقع به مسخ آن پرداختند. آنها وقتی نتوانستند اختلافات دیرین و خونین فی مابین تنظیم های اسلامی - پاکستانی و ایرانی - خود را حل نمایند ، به فکر بوجود آوردن حکومت موقت مجاهدین از طریق انتخابات شدند. شاید آنها هم شنیده بودند که انتخابات چیزی خوب است هرچند از نظر آنها غیر اسلامی است. به یقین که هدف آنها از بکار برد مفهوم انتخابات " . . . دزدیدن مقدرات و سرنوشت مردم ما در پیش چشم جهانیان است که با پرده پوشی تبلیغاتی اربابان شان میخواهد ماهیت مزدور منشانه خود را در لفافه انتخابات دروغین بپوشاند."

در همان وقت شهید " رهبر" ضمن اینکه این اعمال خاینانه این مزدوران بی اراده را بباد انتقاد می گیرد ، مفهوم و معنی انتخابات را تشریح و تفسیر می نماید تا معنی واقعی و راستین این اصطلاح که نمودی از دموکراسی است - در ازدحام تبلیغات مغرضین بی مایه ، مخدوش و نا پدید نگردد. درین باره او می گوید:

" انتخابات جزئی از حق حاکمیت ملی و یگانه وسیله ایست که از طریق آن حاکمیت ملی مردم به موسسات معینی انتقال می یابد. در زمان صلح نهاد های معینی صلاحیت برگذاری انتخابات و اعلان نتایج آنرا دارند. در شرایط جنگی این انتخابات توسط نهاد های بیطرف بین المللی اداره و نظارت می گردد. نمونه انتخابات اخیر نامیبیا پیش چشم ما قرار دارد."

" . . . فکر اساسی در انتخابات جوامع معاصر ، انتخابات عمومی ، سری و مستقیم است."

/- عمومی اینکه تمام افراد جامعه اعم از زن و مرد و بدون در نظر داشت مقدار دارائی و یا تعلقات سیاسی و مذهبی در آن به طور مساویانه سهم داشته باشند.

/ - سری اینکه اجرا آن و ضمانت های حقوقی کاملی فراهم گردد تا افراد بدون ترس و فشار رأی خود را اظهار بدارند.

/ - مستقیم اینکه افراد یک جامعه بدون واسطه دیگران و به اساس اصل یک فرد یک رأی ، بتوانند در انتخابات سهم بگیرند."

با ارائه این تشریح و تعریف از انتخابات او عملی کردن انتخابات را در شرایط جنگزده و خاص کشور ما چنین به بحث می گیرد:

" در شرایط مشخص کشور ما انتخابات چه جزئی و چه همگانی ، چه عادلانه و یا پُر از فساد ، نمیتواند توسط دولت کابل و یا " هفتگانه" و یا " هشتگانه" دعوت شوند. اینها صلاحیت دعوت به انتخابات را ندارند و نمیتوانند برای یک انتخابات سرنوشت ساز مورد اعتماد مردم ما باشند. یگانه راه حل این معضله فراخوانی انتخابات عمومی توسط یک نهاد بی طرف و زیر نظر مستقیم ناظرین ملل متحد است تا " اسامبله عمومی قانون گذاری" را زیر نام " لویه جرگه" و یا هر نام دیگری برای قانون اساسی کشور و قانون انتخابات بوجود آورد. فقط اینگونه نهاد انتخابی همگانی صلاحیت برگذاری انتخابات شورا ، پذیرفتن حکومت ها ، سیاست ها و . . . را دارد نه هیچ مرجع دیگری."

گذشته ازینکه - بنا به گفته فوق شهید " رهبر" - اینان صلاحیت دعوت به انتخابات را ندارند ، خود حدود و ثغوری برای انتخابات بدون در نظر داشت و مراعات مفهوم معیاری آن وضع می کنند و انتخابات را که یک اصل مربوط به دموکراسی است آنرا بنا به منافع حزبی خود و یا مصالح ایدئولوژیک خود تفسیر و توجیه می نمایند که این خود در واقع نفی و تردید معنی انتخابات است. شهید " رهبر" در مورد این دست درازی های احزاب مورد نظر نوشته است:

" اظهار نظرهایی در میان نیروهای عقبگرای معینی که صراحتاً حقوق انتخابی زنان کشور را زیر نام تفسیرهای ارتجاعی و فئودالی از اسلام ، نفی می کنند ، تخطی بزرگی از یکی از حقوق اساسی مردم ماست. این نیرو ها که می خواهند به بهانه اسلام خواهی کشور ما را در قعر ظلمت قرون وسطی بیندازند ، نمیتواند مایه تشویش و تنفر مردمان آزادیخواه این ملت قرار نگیرد.

علاوتاً ارائه بهانه " اهل الحل والعقد" با تفسیرها و مفهوم های خود خواهانه و جاهلانه ، که فکر انتخابات همگانی را نفی می کند ، آن پایه و هدف اساسی ای را که انتخابات در جوامع متمدن کنونی بر روی آن استوار است از بین می برد.

" اهل الحل والعقد" فقط آن کسانی اند که مورد اعتماد مردم قرار دارند و مردم آنرا برای تصدی سرنوشت خود برای مدت معینی انتخاب می کنند. نه افرادی که خود ، خویشان را به این نام مسما می سازند."

بدینترتیب سر انجام معلوم گردید که احزاب وابسته نه به انتخابات نوع خود نه با رهنمایی ها و راه حل های بادران خود ، نه با کمک های مالی باد آورده ، نه با خروج ارتش اشغالگر و نه هم بالآخره با سرنوشتی حکومت نجیب و نه هم با هیچ وسیله دیگری نتوانستند اختلافات فی مابین همدیگر را حل نمایند ، بلکه به جای آن اختلافات خونین تازه و تازه تری بر تن زخمی ملت افغانستان تحمیل کردند و غم انگیز ترین حادثات فاجعه بار را آفریدند.

و اما با اینکه از شکست تجاوز روس در نتیجه مقاومت خود بخودی و دلیرانه مردم افغانستان ، مردم ما به هدف عالی مقاومت ملی خود یعنی آزادی ملی دست نیافت ولی " درس های حاصله" از آن تجاوز گستاخانه و ازین مقاومت سلحشورانه چیزی است که در صورت مدون کردن آن بطور همه جانبه شاید به عنوان تجارب ارزشمند در تاریخ مقاومت های ضد استعماری این قرن ثبت گردد. و به یقین که از خلال این تجارب میتوان به افکار و اندیشه های آزادیخواهانه غنا بخشید و حتی چیزهای نوی به تئوری های آزادیبخش افزود و چیزهایی از آنرا تکمیل و یا تعلیق نمود. شهید " رهبر" بخش کوچکی از این " درس های حاصله" را در چند مورد بدینگونه فورمول بندی و تدوین کرده است:

۱/ " جنبش مقاومت ضد استعماری ما که بطور خود بخودی آغاز و تکامل یافت از عظمت بی مانند و ضعف غیرقابل تصویری برخوردار بود ، عظمت این جنبش بدان حدیست که بایستی بر تئوری جنبش های خود بخودی و تلقیاتی موجود از تجارب انقلابات و جنبش های سده های گذشته و اوایل سده کنونی تجدید نظر صورت بگیرد. و اهمیت و توانمندی این نوع حرکت های اجتماعی بایستی با مایه جنبش افغانستان مورد ارزیابی مجدد قرارگیرد. ضعف این جنبش نیز بیشتر نه در فروکش دورانی آن – چنانچه در سوسیولوجی انقلاب های پارینه مورد بحث بوده است – بلکه بیشتر در امکان تهی شدن آن از جوهر هدفمند و متعالی آن و افتیدن در دام توطئه های یغماگرانه و ابتذال کاسبکارانه نهفته است. بطور ساده شکست امپریالیسم روس نشانه عظمت جنبش مقاومت و عدم پیروزی مردم جانب ضعف این مقاومت را می سازد.

۲/ " در هر جنبش ضد استعماری مسئله رهبری آن از اهمیت ویژه ای برخوردار است. رهبری سالم ، خردمند و انقلابی ؛ مقاومت را تا سرحد یک جنبش آزادیبخش ارتقاء میدهد و بالعکس رهبری عقبگرا و وابسته جنبش پرشکوه توده ای را به کجراهه و بیراهه عقب ماندگی و اسارت مخفی رهنمون می گردد."

۳/ " . . . این حکم که " مداخلات قدرت های خارجی نمیتواند ایدئولوژی پآگیری در جامعه به وجود آورد" باید با درنظرداشت تجربه افغانستان تفسیر مشخص خود را بدینگونه بیابد که: " مداخلات خارجی البته میتواند سیاستی تباہ کن بیافریند که تأثیرات مخرب آن تا نسل ها امتداد خواهد یافت" ولی به هر حال یک جنبش وابسته هر قدر هم تأیید توده های ملیونی را با خود حمل نماید، خصلتاً قادر به حل معضله استعماری درکشور نیست. مشکل استعماری را فقط یک جنبش و حرکت آزادیبخش میتواند حل نماید."

۴/ " صلح و بیرون کشیدن ملت از آتش خانمانسوز برادرکشی وقتی می تواند متحقق گردد که دست عوامل برادرکشی از گریبان ملت بدور شود. مزدوران بیگانه بطور واضحی عوامل برادرکشی اند. و صلح واقعی و دوامدار وقتی به دست می آید که سرنوشت ملت ما از دست عوامل بیگانه رهایی یابد. بدین صورت میان صلح و عدم وابستگی رابطه ناگسستگی وجود دارد و یکی بدون دیگری نمی تواند تحقق پذیرد.

از جانب دیگر عوامل بیگانه چون پایه درمیان مردم ندارند ، بناءً همیشه براختناق ، ترور و دهشت افگنی متکی اند. تجربه " پرچم" و " خلق" در افغانستان و تجربه احزاب تروریستی پشاورنشین و قم نشین پیش چشم هرافغان دردمند و واقع بین است.

دموکراسی پاد زهر تروریسم ، دهشت افگنی و اختناق در تمام صور آنست. طفره رفتن ازین اصل حیاتی و ضرورت تاریخی، زیر هر نامی صحنه گزاردن به دیکتاتوری و اختناق است. . . "

شاید اگر شهید "رهبر" سقوط حکومت نجیب را و به جای آن جایگزینی یک حکومت دست نشانده دیگر را با نقاب مذهبی آن ، خود مشاهده می کرد و جنایات بعدی احزاب وابسته مقاومت را با ابعاد هول برانگیز آن با چشم می دید ، به یقین که امروز درس های بسیار عمیق و آموزنده از آن تدوین می کرد. اما همان طوری که او گفته است که :

" به هر حال افغانستان دردمند و درخون تپیده که اکنون درگرداب متلاطم منافع آزمندانۀ قدرت های خارجی و درتوفان حوادث شتابنده دگرگونی های گسترده به سوی ساحل آزادی می شتابد بیش از همه به روشن بینی ، از خود گذری و جسارت نیروهای واقعاً وطن دوست خود نیازمند است تا با رسم یک خط ملی مستقل و واقعینانه ، کشتی درگرداب نشسته سرنوشت ملت خود را تا منزل مقصود برساند و این یگانه راه نجات است."

۱۶ / سخن آخر:

" ایمان به انقلاب داشتن ، ایمان به پیروزی انقلاب است و این ایمان نیز خود را در آمادگی همیشگی برای انقلاب نشان می دهد. . . "

و او ایمان به انقلاب داشت ، ایمان به پیروزی انقلاب داشت و ایمان او در آمادگی همیشگی اش به انقلاب متجلی می گشت. زیرا مفاهیمی مانند : خود آگاهی ، مبارزه ، انقلاب ، پیشتازی ، از خود گذری ، زندگی نوعی ، شهادت و صد ها از این قبیل برای او صرفاً اصطلاحات و الفاظی که در سخنانش آنرا بکار گیرد نبود ، بلکه این کلمات انعکاسی از کردار ، اخلاق ، سلوکیات ، منش ها ، کنش ها و در یک کلام جانمایۀ زندگی او بود. زندگی و شخصیت او ، اعتقاد و عملش یک روند آمیزش متقابل با این مفاهیم انسانی را به نمایش می گذاشت. ایمانی به بزرگی و شکست ناپذیری ایمان او داشتن جز در پرتو آگاهی و اندیشمندی به هیچ وسیله دیگری نمی توان داشت ، و همتی به وسعت و سترگی همت او داشتن جز با اراده آگاهانه به هیچ وسیله دیگری نمی توان حاصل نمود ، و امید واری به روشنایی امید های او داشتن جز با دور اندیشی و آینده نگری عالمانه و واقعینانه به هیچ وسیله دیگری نمی توان کسب نمود. و آری ! این اوست که می گوید:

" تنها درک این نکته که ما درمغاک تیره بدبختی و سیه روزی زندگی می کنیم کافی نیست ، فهم این نکته هم ضروری است که ملت های زیاد و مردمان بیشمار در نشیب و فراز حادثه ها – همانند ما – غرق در تیره گی و سیاهی روزگار بوده اند و فقط آنهایی برخود و تاریخ خود ، برگزیده و آتیۀ خود حاکمیت بدست آورده اند که در عمق مصیبت ها و ناکامی ها ، فروغ جاودانه امید را در دل نگهداشته و برای خروج از ورطه ها و بلایا همت را از دست نداده اند."

شهید " رهبر" خود شناسی و یا شناخت از خویشتن خویش در جهان ، کشور ، جامعه و اوضاعی که در آن به سر می بریم و زندگی می کنیم را برای روشنفکر انقلابی ، برای انسانی که قصد و ادعای پیشتازی و پیش آهنگی دارد ، شرط بسیار ضروری و لازمی حرکت او و جزء مهم خود آگاهی می دانست. و درست همین را وسیله برای گریز از آن خود فریبی بی می دانست که گهگاه روشنفکر به آن مبتلا می گردد و در نتیجه آن نه اینکه تنها از موقعیت پیشاهنگ بیرون می آید که حتی به " پس آهنگ" نیز مبدل می گردد.

او در زندگی روشنفکر لحظاتی را به نقد می گیرد که روشن فکر " خود را به جای کلیت انقلاب قرار می دهد" و او این را نفرت انگیز می دانست و می گفت:

" پیشاهنگ اگر باری خود را بجای کلیت انقلاب قرار می دهد ، وقتی ندای ضعیف او از حنجره نازک نارنجی روشنفکرانه بیرون می آید و تأثیری مانند آذرخش و بهمن بر توده های ملیونی ندارد ، وقتی پوزخند ها و زهرخند ها جای هلهله ها و شادباش های پرورده در ذهن روشنفکر را می گیرد ، پیشاهنگ به گفته آن مرد بزرگ انقلاب و تاریخ به " پس آهنگ" مبدل می شود و در مغاک تنهایی و

ناتوانی به یکبارگی از تصورات افیونی خود بیدار می شود ولی از فرط وحشت و صدمه ای که بر او وارد شده است دوباره به حالت هستریک و اغماء فرو می رود و داد می زند که نمی شود ، انقلاب نمی شود ، توده ها آمادگی ندارند ، ما آمادگی نداریم ، هیچ کس آمادگی ندارد . . . و بدین صورت در منجلاب " از خود بیگانگی " از نوع دیگری فرو می غلند."

او همان طوری که هر حادثه ، رویداد ، پدیده و روندی را به دقت مورد مطالعه و تحقیق قرار می داد ، حوادث و مسایل مربوط به روشن فکران را با دقت و جدیت بیشتر به تدقیق و بررسی و انتقاد می گرفت. به ویژه آن مسائلی را که به کرکترها و شخصیت روشن فکر تعلق داشت. این موضوع و این مشکل که گهگاهی روشن فکر خود را به جای کل انقلاب قرار می دهد ، برای او واقعه ای نیست که از آن با یک تذکر ساده و یا ذکر بالخیر بگذرد ، بلکه آنرا با جدیت ریشه یابی می کند تا راه و ابزار دوری گزینی و مبارزه با این بیماری را در پرتو شناخت علمی آن به دست آورد. این مسئله را چنین بررسی کرده است:

" روشن فکران وقتی به انقلاب رو می آورند ، در آغاز مراحل کار خود به " جنون عظمت" مبتلا میشوند. عظمت کارانقلاب انعکاس خود را در ذهن روشن فکر انقلابی ، به شکل عظمت حامل کارانقلاب ، عظمت روشن فکر انقلابی می دهد. فقط کسانی می توانند ازین مرحله - مرحله کودکی - به سلامت عبور نمایند که آگاهی انقلابی را از طریق عمل خلاق در خدمت انقلاب و موضوع انقلاب یعنی انسان رنج کشیده ، ظلم دیده و محروم و ارتقای آن قرار دهد. و خود را که فقط حامل پیام انقلاب است و باید در کلیت جریان انقلابی منحل گردد ، با ذاتیت و عظمت خلق که سازنده و موضوع اصلی هر انقلاب است به اشتباه نگیرد."

نقش رهگشایان انسان در مسیر تاریخ ، نقش آن انسان هایی است که با تمام اوصاف و خصوصیات شخصیتی - فردی و گروهی خود - در روند تکامل اجتماعی قرار می گیرند و دیگر مجموعه و سیستمی از منش ها و کنش های شان بطور طبیعی در معادله پیچیده و مغلق تکامل در تقابل بلا فصل قرار می گیرد. و در نتیجه خود نیز جزئی از تکامل می گردند و در حقیقت با همه مشخصات فردی خود در ناموس تکامل منحل می گردند. اینجاست که این گروه انسان ها به رهگشایان تاریخ مبدل می رند و زندگی و مرگ شان مفهوم نوعی می یابد و مرگ شان نیز همانند فصل دیگری از زندگی بر مسیر حرکت تاریخ تکامل جامعه انسانی تأثیرات سازنده خود را به همراه دارد. شهید " رهبر" هم از آن خرد مندان رهگشای جامعه ما است که با تمام اوصاف طبیعی و اکتسابی خود از روند تکامل تاریخ مایه گرفته بود و خود به جزئی از آن مبدل گردیده بود. و لذا برای او زندگی و مرگ دو پدیده بود که نه در جسم و جان فردی و فزیکتی خود ، بلکه در نوع خود آنرا معنی و مفهوم بخشید. و هموست که می گوید:

" شرایط و اوضاع به ارث رسیده از گذشته ، اوضاع جاری که در متن آن انسان ها تاریخ خود را می سازند ، رهگشایان خردمند، واقع بین و بالآخره - نه اخیراً - انسان هایی که توانمندی ، جسارت و از خود گذری لازم را برای جهت دهی لحظات تاریخ و تعیین آن در اشکال مشخص و با محتوایی معین در جهت مطلوب داشته باشند ، همگی مایه هایی از ساختمان بزرگ تاریخ است. و بدینصورت است که انسان جانباز و فداکار - شهید - قلب تپنده تاریخ است."

تفاوت عمیق کیفی ای که بین زندگی و مرگ آنهایی که با حاکمیت و حکمروایی خویش مانع حرکت پیشرونده تاریخ می شوند و آنهایی که با فداکاری و قربانی پذیری به مقابله و مبارزه موانع آن حرکت می پردازند ، در کلام دلپذیر و خوش آهنگ شهید " رهبر" چنین بازتاب یافته است:

" قدرتمندان بزرگی از صحنه تاریخ رفته می شوند ولی چون نا پدید شدن آنها بنا بر قوانین تکامل اجتماعی است دیگر در صحنه آتی تاریخ حضور ندارند ، غایب می شوند ، می میرند و راه را برای گردانندگان تازه باز می کنند. ولی کسانی دیگر که هنوز " مرحله تاریخی" را در وجود خود دارند و آبستن آنند ، وقتی بنا بر تصادم نیروهای ضد تاریخ و ضد پیشرفت از صحنه - ظاهراً - دور ساخته می شوند ، در غیبت خود حضور دارند ، در دوری خود از جمع همراهم شاهد و شهید اند و چنانچه برهمگی اثر می گذارند ، مجموعه مسیرت بر آنها هم اثر می گذارد. پیروزی مسیرت از آنها حماسه

های جاودانه می سازد و شکست آن غبار تیره را نه تنها بر خود مسیرت بلکه بر چهره های درخشان نیز می پاشد."

و بدینگونه او جاودانگی شهید را در قالب ضوابط و معیارهای علمی به سنجش درمی آورد و در واقع از جانبازی و شهادت تصویری ترسیم می نماید که انسان خود آگاه در لحظاتی که تاریخ بدان نیازمند است پای آن بطور طبیعی می شتابد. او می نویسد:

" شهید که در فرهنگ مذهبی پا از دایره مرگ فرا تر می گذارد و جاودانه زنده است ، در مفهوم جامعه شناسانه علمی نیز حاضر و شاهد در مسیرت تاریخ است. نقشی را که انسان هدفمند در لحظه هایی از تاریخ حک می نماید ، نه به مفهوم کمی و محدود آن ، بلکه به مفهوم نوعی و نامحدود ، اثرات بزرگی بر ساختمان تاریخ می گذارد و وقتی این اثرگذاری در اوج حماسی – تراژیک خود به مرگ منتهی می شود ، مضمون ایثارگرانه این فرجام فزینگی و محدود ، به آغازی نوعی و نا محدودی مبدل می گردد. دیگر موجودیت ایثارگر با قوانین متعارف فزیولوژیک مادی به سنجش در نمی آید ، بلکه بیشتر موجودیت و حضور ایثارگر و جانباز از دیدگاه نیرویی سنجیده می شود که در صحنه مسیرت تاریخی به فعل و انفعال می پردازد."

و اکنون شهید " رهبر " – آن فرزانه خردمند تاریخ جامعه ما ، آن اندیشمند رهگشا و آن انسان مومن و بزرگ – اگر خود در میان ما نیست ولی حاضر و شاهد در مسیرت تاریخ است و در مسیرت تاریخ میهن ماست. نظرات ، تحلیل ها ، پیش بینی ها ، رهنمود ها ، اندیشه ها و افکار ، اخلاق و کردار او – که هنوز مراحل از تاریخ را در خود می پروراند – در میان ما زنده است و بطور طبیعی به نسل های آینده منتقل می گردد و لذا جاودانه است. و ما " . . . با به ارث گرفتن خصال و کردار و ادامه راه او از طریق پیشبرد امر بجا مانده و ناتمام او . . . " " مشعل فروزان او را تا " سرزمین آزادی " بپهراس و با افتخار به دوش خواهیم کشید.

به پیش در راه تطبیق رهنمود ها ، اخلاق و اوصاف شهید " رهبر " در زندگی و مبارزه خود!
یا مرگ یا آزادی!
(جدی ۱۳۷۱ / جنوری ۱۹۹۳)

موخره:

رفقای عزیز!

ما به وسیله این نوشته سیری و سیاحتی بر افکار و تحلیل های سیاسی شهید " رهبر " داشتیم که خیلی با شتاب و عجله و گذرا بود. در واقع درین سیاحت کوتاه خود بحری را در کوزه گنجانده ایم. و جز این چاره ای نداشتیم ، زیرا با نا گزیری هایی مواجه بودیم که از آن گریزی نبود. و درینجا تذکر برخی را لازمی می دانیم.

اولاً این نوشتار که به مناسبت یاد بود و بزرگداشت سومین سالگرد شهید " رهبر " قرار بود تهیه و ترتیب شود ، وقت و فرصت کافی در اختیار نداشتیم. در حالی که برخورد به آثار فکری و سیاسی آن اندیشمند بزرگ از حوصله شتاب و عجله و یک فرد خارج است و یک کار تحقیقی طولانی و جمعی نیاز دارد.

ثانیاً تمام آثار ، نوشتجات ، سخنرانی ها ، کنفرانس ها و بحث های شهید " رهبر " شامل این نوشته مختصر نیست. فقط مقالاتی که از او در " ندای آزادی " انتشار یافته ، با دو نوشته خیلی مختصر دیگر او درینجا مورد استفاده قرار گرفته است و متأسفانه در همین موقع همه آثار کتبی و سمعی او را در اختیار و دسترس نداشتیم.

ثالثاً فرد توظیف شده برای این تألیف و ویرایش اولین باری بود که به کار تحقیقی در مورد افکار و اندیشه های متفکری – آنهم در مورد اندیشه ها و تحلیل های سیاسی اندیشمند بزرگی چون شهید

"رهبر" - می پرداخت. بناءً بی تجربگی فرد، یکی از عوامل نواقص و نارسایی هایبست که به حتم درین نوشتار موجود خواهد بود.

رابعاً سال های نسبتاً طولانی فاصله میان هریک از مقالات شهید "رهبر" که درینجا مورد استفاده قرار گرفته است، شاید مقداری نا هماهنگی در تلفیق آن به نظر آید، زیرا در رابطه با عین موضوع نظراتی از او نقل شده است که میان آنها حتی تا پنج، شش سال فاصله موجود است. بناءً اگر این نقیصه در جایی از آن به چشم بخورد آنرا می شود به بی تجربگی ویرایشگر نسبت داد.

و اخیراً هم اینکه این نوشته بدین انگیزه، علت و مقصد ترتیب و تالیف یافته است که همکاری و کمکی باشد به آن عده از دوستانی که به نوشته ها و گفتار شهید "رهبر" در طی چند سال گذشته دسترسی نداشتند. به امید اینکه این مختصر بتواند معرفی خطوطی در حد تجسم و تخیل یک تصویر باشد. هرچند بطور ابتدایی.

بالآخره آرزومندیم در عین حال این نوشته توانسته باشد در حد یک چشم اندازی به گذشته و نگاهی به عقب نیز مفید واقع گردد، تا به وسیله آن بتوان عوامل بحران کنونی را از خلال آن دریافت. و با همین امید.